

بهر سانیدند و مقرب میر سوسن پسر معین الملک بابل طبعی در گذشت و بجای او خواهر موسی احراری
 معین الملک قائم شد رستم جنگ خواست که صوبه داری لاهور خود گیرد بیکم دریافته او را در محل طلبیده
 کثیران فرمود تا او را زیر چوب کشیده قالب او را از روی سخی ساختند بعد چند سالی خواهر
 عبداللہ خان پسر نواب عبدالصمد خان سیف الدولہ مسلط شد و بیکم را قید کرد و بنایت صوبه
 بنام خود از شاه درانی طلبید و امان خان برادر جهان خان از جانب شاه درانی به لاهور آمد و
 تعدی و راز کرد و مردم بسیاری را تاراج نمود بعد چند می خواهر عبداللہ خان از هنگامه تنخواہ
 سپاہ بنوالت پامی اقامت افشرد و گرفت و باز حکومت صوبه بیکم قرار گرفت بعد ازان
 خواهر میرزا جهان که از جماعه داران عمدہ معین الملک بود بیکم را مقید ساخت و آخسر کار
 باہم صلح واقع شد بار چہشتم در سنہ سبعین و الف از قند ہار قصد ہند کرد و بسبب
 آن هنگامہ پروازی عماد الملک است کہ در لاهور عمل شاہ را برہم زد و صوبہ داری
 را از بیکم کشیدہ بہ آوینہ بیک خان مقرر نمود چنانچہ در ترجمہ عماد الملک فصل گذارش یافت
 شاہ از قند ہار بہ کابل و از کابل بہ لاهور رایت برافراخت آوینہ بیک خان تاب متعاقب
 نیامد و رو بہ دار در صحرائی مانسی حصار کہ بی آب مطلق است در خرید شاہ جلور زیر بسونیت
 کرد ہی دہلی آمد عماد الملک کہ بر بی سرو سامان بود خیریت خود را طاعت دیدہ بلازمت شاہ
 شافت بتاریخ ہفتم جمادی الاولی روز جمعہ سال مذکور شاہ داخل قلعہ شاہ جهان آباد شد و جاگیر
 ثانی ملاقات کرد و دست بتاریخ اموال و ناموس متوطنان شہر دراز کردہ دقیقہ از تہیب
 و غارت حمل نگذاشت اہل غیرت خود را بہ تم و سلاح ہلاک کردند شاہ قریب یکماہ شاہ جهان
 اقامت کرد و طوی تیمور شاہ پسر خود با دختر عزیز الدین برادر حقیقی عالمگیر ثانی طرح انداخت
 بعد سلسلہ بنجام طوی از شاہ جهان آباد بر آمدہ تنبیہ سور حمل جاٹ کہ از مدت مدید ریشہ تصرف
 در صوبہ اکبر آباد دہلی دو اندیشہ پیش نهاد عہت ساخت و بیکم گذار کہ از دست متعلقہ
 اوست و از دہلی بر مسافت پانزودہ گزہ واقع شدہ بضر ب نوپ ہاسے قنارہ در عرض
 شہ روز ہفتم نمود و اہل قلعہ را بیکم بقتل رسانید و از انجا بر سر معبر کہ معبد قدیم ہنود است
 رقتہ از قتل عام و سوختن و تاراج نمودن ہیچ باقی نگذاشت مردم ملک جاٹ از سیدنا گر نختہ

بقلمی است خریدند شاه به اکبر آباد آمد میرزا سیف الله قلعه دار قدیم پادشاهی سر باطاعت فرود
 نیارده بضر انوار پنگذاشت که کسی پیرامون قلعه گردو شاه درانی جهان خان را بشیر طعجات جا
 مهور فرمود جهان خان در عوازم قلعه کشانی سرگرم بود که ناگاه از نیزگی قضا و قدر و مساحت
 طالع سورجل جانش در لشکر شاه که قریب به آگره نزول داشت و پای افتاد تا بجای که محال
 اقامت نماید دست از ملک جانش بر داشته گام سرعت جانب ولایت برگرفت چون برابر
 دلی رسید عالمگیر ثانی با نجیب الدوله بر سر تالاب مقصود آباد آمدن باو شاه ملاقات کرد
 شاه درین ایام دختر فرودس آرام گاه محمد شاه را در جهال کج خود آورد پس از ان شاه
 نجیب الدوله را امیرالامرا در هندوستان ساخته به لاهور رفت و تیمور شاه پسر خود را
 به سالار جهان خان دالی لاهور و ملتان و مینه نموده خوراز راه کابل بقندهار شتافت
 بارششم در سنه ثلث و سبعین و مایه و الف قصد هند کرد و بنا بر وجه و جهت اول اینکه
 چون شاه پسر خود تیمور شاه و جهان خان را در لاهور گذاشت جهان خان آدینه بیگ خان
 را که در لکی جنگل خریده بود بنا بر آنکه شناسانی عملداری آن ملک بود استمالت نموده با ارسال
 سند و خلعت حکومت دو آب آب رفته اورا بجو آورد آدینه بیگ خان این را قوز عظیم دانست
 بضبط و ربط دو آب پر داشت جهان خان بعد چند می آدینه بیگ خان را پیش خود طلبید
 آدینه بیگ خان که از جهان خان سرمایه اطمینان و طمانیت داشت پهلوتی کرده خود را که در
 کشید جهان خان مراد خان نامی را بجگومت دو آب نصب کرد و بلند خان و شکر از خان را
 بیگ او تعیین نمود آدینه بیگ قوم سکه را اغوا نموده بر سر مراد خان دست آورد فوجی
 از خود هم همراه کرد و بعد صف آرائی بلند خان کشته شد و مراد خان و سر فر از خان تاب
 نیارده خود را نزد جهان خان رسانیدند قوم سکه را تمام پرگنات دو آب مخصوص حساب اندر
 باشاره آدینه بیگ خان دستخوش تاراج ساخته در این آثار گناهاته را دو شمشیر بجاور
 هر دو برادر بالاجی را وضع بولکرو دیگر سرداران با فوجی هزار از دکن هندوستان در هوای
 شاه جهان آباد رسیدند آدینه بیگ خان متواتر نوشتجات فرستاد اینها را طلبید سرداران
 که چشم بر راه تعیین تقریبات سبب بند رو به لاهور آوردند اول با عبید الصمد خان که از طرف

شاه درانی بفروردی سرهندیا مور بود شکیده او را دستگیر ساختند و از آنجا جلور نیز به لاهور است
 فرادلان غنیمت رفته با فوج بهمان خان مقابل شدند بهمان خان بنا بر قلت جمعیت سینه و آذوقه
 صلاح ندیده با تیمور شاه با منظر ابر تمام در شعبان سنه ۸۷۱ هجری در سببین و نایب و الف راه
 کابل گرفت تا بحدی که سامانی در چند سال فراهم آورده بود همه را واگذاشت عجب غنیمتی
 بدست غنیمت افتاد تیمور شاه تا در یاسی انک بجان باز کشیده زد و انک را عبور نمود و خود را
 بامن رسانید و فرادلان غنیمت تا آب جیلم تعاقب کرده برگشتند بعد ازین عمل غنیمت تا ملتان و
 دیره و غازیخان و طرقت دیگو تا آب بنادین شد غنیمت بنا بر موسم در شنگالی صوبه لاهور را به
 آدینه بیگان بقرار پیشرفت مقادیر پنج لک روپیه سالیانه سپرده زد و به شاهجهان آباد بر
 نشست و بعد توقف چند روزه عازم دکن شد و جنگو نامی یکی از سرداران خود را که برای
 تسخیر ملک راجهائی صوبه اجمیر تعیین بود یافت و بدلی متعین ساخت اتفاقاً در محرم سنه ۸۷۱ هجری
 و سببین نایب و الف آدینه بیگان فوت شد جنگو فروردی سرهند بصدیق بیگ خان که
 از رفتار آدینه بیگان بود و در آب را بزین آدینه بیگان تفویض نمود و سابا نامی مرشد را بصوبه
 لاهور داده به لاهور رخصت کرد و سابا به لاهور رفته قرار گرفت و افواج تا قریب انک
 رسید و وجه دوم انکه در بهاس قدیم هندوستان از تسلط غنیمت بجان آمدند و تا سینه
 از مدتی کافیه نجیب الدوله تنگ کرده بود سخومی که در حرم جمه وزیر الممالک شجاع الدوله گذشت
 نجیب الدوله و دیگر افغانه برای تقویت اسلام عموماً در ضیافت خود خصوصاً در اجناس
 هندوستان برای حفظ ملک خود عراض به شاه درانی فرستاده آمدن هندوستان التماس
 کردند شاه درانی بنا بر این دو وجه اسلام ظفر انجام تا بیچار از کابل جانب هندو
 برافراشت قدری جنگ با افواج سابا که آن طرف لاهور بود واقع شد آخر افواج
 به اس امتزاج تاب نیاورده داخل لاهور شد و سابا همه افواج از لاهور گریخته
 رخت جانب دهل کشید و صدیق بیگ خان دزن آدینه بیگ خان هم مسلک فرار
 نمودند شاه در ماه صفر سنه ۸۷۱ هجری نایب و الف بجزا توابع لاهور رفت و پیشی از راه
 آنجا گرفته روی توجه به دهل آورد و در آن ایام قبا بین و تا شجاع الدوله و غنیمت صلح

در میان بود و هنوز شکل اشقی ترتیب نیافته بود که خبر رسید که الویه شاه خزانی از لاهور این طرف
 طر سید و تامل را با تمام گذاشته با فوج خود که در آن وقت هشتاد هزار سوار جزار بود و بار او متعاقب
 پشاه درانی روان شد شاه چون از لاهور این طرف آمد دید که بسبب آمد و رفت مرشدان و جلف
 در این راه کم است در باقی همین را عبور کرده در انتر سید و آمد انتر سید عبارت از ملک
 همین در باقی گنگ و همین است چون پرو و دریا از کوه کما یون که شمالی هند است بر آمده سید
 انتر سید دامن کوه کما یون است و منتهای آن اله آباد است که در استجا گنگ و همین بهم پیوسته
 اند چون شاه تاسر هند رسید سعد الله خان و نجیب الدوله و احمد خان نگیش و حافظ رحمت خان
 و دو وزیران که ملک اینها در سید انتر سید واقع شده خود را بشاه رسانیده شرفست ملازمت
 اند و خدمت شاه خود از راه انتر سید خراسان نمود و فوج قزاقی را فرمود که براه متعارف مقابل
 و باقی سپه شوند و تاسافتی طی کرده چون بجوالی سر هند رسید با تشون سرداری شاه مقابل
 واقع شد در میان بزور شرکتاری غنیم را از جابر داشته روانه عقب کردند و تا جنگ کنان بجای
 شاه جهان آباد رجح القهقهه کرده بمیدان بلبله که در سوادشا جهان آباد است
 رسید اگر چه فوج غنیم طور قزاقی دارد ولیکن در میان او غنیم مسترا قرارند در میان باو سته
 در میان اطراف فوج دتارا فرو گرفتند و تا جنگ بر آوردند خود را با جمعی قلیل گریز آید
 و خود با شانه فوج از اسپان فرود آمده پادستیزه قائم کرد در اینان بضر شمشیر
 و بندوق مار از روزگار غنیم بر آوردند تا با جمیع همراهمان قتل رسید و سته که
 بشماره فوج روزگار توان گفت نصیب شاه درانی گردید و این واقعه در جمادی الاخره
 سنه ثلث و بیست و نایه و الف بوقوع آمد مولف گوید که در سلطان عصر و زان
 قتل و تا به تیغ دشمن گاه به گفت تاریخ این خلف آزاد و نصرت باد شاه عالیج شاه پشاه
 درانی بعد قتل دتا بجانب جنگ بر داشت و همان روز بعد جنگ پانزده کرده راه پاشنه کوه
 زنده متصل ساری اله وردی فرود آمد همین ششم تا نمار فول عثمان باز کشید درین اثنا
 خبر رسید که هو لکه که در کنده قریب جی نگر اقامت داشت بعد استماع نسل دتا خود را
 بسرعت تمام نزد سورجیل جات رسانید و درخواست کرد که با اتفاق کیدر فکر شاه در آنجا نیم سورجیل جواب

داد که با در میان طاقت جنگ میدان ندارم هرگاه شاه در ملک من می آید سپهر دران یا م قانع میدان
 انترید خزان درسد غله برای شاه درانی از محاللات خود آورده به سکنند که از درانی است کرده و با
 شرق و اوج انترید است رسیدند بود که بر سر خزان درسد غله ذوید لکن قانع پیش ازین مجبور استماع
 خبر وصول بود که نزد سورجمن میباش از راه دور اندیشی خزان و غله را هر قدر توانستند از طرف
 گنگ بردند تهر راه بود که تاراج نمود شاه درانی این خبر شنیده شاه پسند خان و شاه
 قلندر خان درانی را با جمعیست پانزده هزار سوار بتیمی بود که تعیین فرمود نامبرده ها از نار نول به
 شاه جهان آباد که هفتاد کرده راه است در یک شب در روز خوار رسانیدند در روزانه در درانی
 آرام کرده نصف شب در بای همین را عبور نموده شب با شب جلوریز وقت صبح صادق به سکنند
 رسیده بر بود که نخواستند بود که با سید کس بر اسپان پشت برهنه سوار شده گریخت سبانه
 سواران فوج همه قتل و کسیر و اموال و اطفال همه غارت شد شاه درانی بعد ازین
 از نار نول به شاه جهان آباد آمد چون ایام بر شگالی قریب رسیده بود شاه آن طرف
 در بای همین محاذی شاه جهان آباد در سکنده جهادنی کرد و لفظ جهادنی که مکر درین ادراق
 گذشت بزبان هندی عبارت از گذرانیدن ایام بر شگالی در مکانی است چنانچه در ولایت
 پیلاق و قشلاق گویند پیلاق جای سرد سیر که در آنجا تابستان گذرانند و قشلاق جاسی
 گرم سیر که در آنجا زمستان سپهر بزند و این هر دو لفظ ترکیست و چون خبر قتل تا و غارت شدن
 فوج او و فوج بود که برکن رسیدند ایلشور او عرف باد و برادر عم زاده بالاجی را و با سواران
 نامی و سپاهیان کار آزموده و فوج سنگین توپخانه فرنگی بغیرم تدارک سازد و گوی که گرامی هندو
 شد بعد طی مسافت چون بحوالی اکبر آباد رسید سورجمن جاٹ بواسطت بود که در جنگ بملاقات
 با و آمد با و بنفس خود یک کرده استقبال کرده سورجمن را و پدر و هماد الملک هم بواسطت
 سورجمن جاٹ و حوالی متبر آمده بباد و پیوست با و و قرار داد که باغیل طغیان آب همین
 مانع عبور و تقابل باد شاه درانی است شاه جهان آباد اگر بدست آید باید گرفت باین اراده
 کوی پیشتر کرده نهم ذمی آنچه روز شنبه شنبه شنبه و سببین مایه و الف و گم می روز بر آورده
 در آن شاه جهان آباد شد و متصل حویلی سوار قلندر خان رفته است تا فوج بر قلعه ارک پوش کرده

بیخ و سر را در خضری سپیدند و چندی بر دلی دروازه مشغول زد و خورد و بودند این طرف و آن
 دستمال روانی از بالای قلعه بندوق اندازی میکردند فوج جنگو زیر جبر و که دیوان خاص فصل
 قلعه ایستاد ازین جانب صدای بندوق گاه گاهی گوش میرسید از سلیم گداه یک ضرب توپ سر
 میدادند که گوله اش با همان میرفت در آن فرصت هو لکر و جنگو بر دروازه خضری ایستاده می
 وافر در شکستن دروازه کردند چون دروازه تختهای برنجی و سنجهای آهنی و نهایت استحکام
 داشت در عرصه چهار گزری هم کاری پیش نرفت درین اثنا قریب پانصد کس از مردم بتیل روان
 یکبار موحده و سکون با تختانی کشف تا در فوجانی آخر لام و عقب اینها مردم هو لکر و جنگو از جا
 اسد برج بالای فصل قلعه بر آمد تا محلات سلطانی دست بردی کردند آنچه بدست می آمد از بالا
 قلعه پائین می انداختند درین غارت که استیلا قلعه نیرو داشت درین
 شمیرن دست مغل درانی بندوق در دست گرفت از جانب قلعه سلیم گداه آمده ده دروازه
 سن را بضر ب شمشیر و بندوق بنجاک تسلط نمیدند هرزه را این خواست تا نخته از بالای فصل
 فاجه خود را بر زمین می انداختند و دست و پای خود را خودی شکستند و قلعه
 مقتوحه را از دست دادند تا چار و سالی غنیمت در حویلی سعید الدخان که قریب قلعه
 جمع شدند و گرد قلعه موز حال قائم کردند عماد الملک و سورجی که بنا بر وقت پرستی سبیل زفات
 با او پیوده بودند درین دهر و گیر اصلا آن غداه از دگر تا شامیکردند غنیمت دانه و حمامه را رنگ گرفت
 و ابراهیم خان کاروی که با او درازدکن همراه بوده و استخوان فرنگ همراه داشت
 در غرب کوب در ریگستان زیر قلعه آورده بکار داشت گولهای توپ بر نیگلا اسد برج درج
 شمن محلات بادشاهی مثل باران بارش کردند و بعمارت دیوان خاص و رنگ محل و
 سدی محل و شاه برج شکست عظیم راه یافت اما بخصاست در صانت قلعه ضرری نرساند همچنین
 موکه عظیم در میان بود و هر روز زود خوردی از بندوق میشد یعقوب علیخان بهمن زلی برادر
 اشرف الورا شاه و لیخان قلعه دار بود چون ذخیره قلعه مفقود و وصول ملک از شاه در آن
 بسبب طغیان آب حین متعذر بود و یعقوب علی خان پیغام نمود که لشکر حفظ ناموس ال قلعه را
 تسلیم میکنم با و این صلح را غنیمت دانسته انشت قبول بر دیده نهاد و یعقوب علیخان بعد استحکام

در آن زمان که
 دیوان همان آباد

عمد و پیمان مع اجمال و افعال از قلعه برآمده در عیالی علی مردان خان فرود آمد و بر کشتیها نشسته
 آن طرف آب بمن خود را بشاه درانی رسانید نوزدهم نومی الحجه شصت و سه بیست و یکم و الف قلعه به دست
 باد و افتاد و حرم بادشاهی و جمیع کارخانجات سلطنت با اختیار غنیمت رفت ذلک تقدیر العزیز
 سلیم باد و قلعه داری نیاروشنکر بر همین تفویض نمود و جمعی را برای حراست قلعه همراه
 او کرد بر همین از کلامه فقر که جوهر قابل و مصاحب و مدار علیه باد و بود بکاتبیت محتمی
 بر حقائق هندوستان متواتر به فقیر نوشت در مکتوبی مینویسد که بنده بحکم باد و پرنسپل
 سفارت آن طرف آب بمن نزد شجاع الدوله رفت شجاع الدوله مافی الضمیر خود را
 که نفس الامر و بیان واقع است ظاهر نمود حاصل کلامش اینست که مدتی است مرشد
 و برادر من دکن بر ملک هندوستان مسلط شده اند الحال اینست فتنه از بد عهدی طماعی
 و سخنگیری مقوم بر خاسته یعنی امر او را جاسی این سرزمین از بد عهدی باد و بد سلوکیهاس
 رگنا تهر او و دمای مقتول و بولکر و انماجی و حیدر اخذ تصدیان اینها جان بلب آمده برای
 حفظ ناموس و الواس خود شاه درانی را از ولایت طلبید اشتهد بر همین صاحب مکتوب
 باد و بواسطت شجاع الدوله در لشکر شاه آمد و رفت گیرد و تمهیدات صلح و میان آورد
 لیکن بجاسی نرسید و نیز بر همین مذکور مینویسد که از جمله وجود صورت نگر فتنه مصالحه
 این که سرداران مرشد همه لغو کج فهم زود رنج و دون بهت معروف حشام بلبعیهای خود
 و اذیت خلق الله چنانچه سورجبل چانگ او ضلع اینها معانته کردن دریافت که انجمام
 این قوم بخیر نیست بر خصمت از شاه جهان آباد بر خاسته بهلم گذشته که یکی از قلاع اوست
 رفت باد و را یک سلطنت و کن دهند داشت تنگ چشمی و پست فطرتی او بجای رسیده که
 سفت دیوان خاص بادشاهی که از نقره بود آنرا کتفه زر مسکوک ساخت و طلا آلات
 نقره آلات وقف قدم بنومی و مزار سلطان المشایخ نظام الدین و مرقد فردوس سسران را بگذا
 محمد شاه مثل خود سوز و شمشیران و قنادیل و غیره طلبیده تبصرت آورد و القصد چون باد و با فوج
 خود چھاونی در شاه جهان آباد کرد و قلت دانه و غلت حال سپاه را تنگ ساخت او آخر ایام
 بر شکل خواست که از شهر برآمده دست بتساراج آباد بریا کشاید و وبال رعایا و برایا که و داریج

به اربع الی اندر گردن خود کرد وقت بر آمدن از شهر بست و هم صفر سنه اربع و سبعین مائت و الف از شاه جهان آباد
 پسر می پسنده را موقوف کرده میرزا جوان سخت خلعت شاه عالم عالی گوهر را در قلعه شاه جهان آباد بر تخت
 نشاند و وزارت غائبانه به شجاع الدوله مقرر کرد و عرض اینکه شاه در آنی با شجاع الدوله بدگمان
 شود و جنگ تفرقه در اجتماع و اتفاق اینها افتد بعد از آن نادر و لشکر بهین را در شاه جهان آباد
 گذاشته خود با تمامی قوت بطرف شیخ پوره حرکت کرد که در آنجا عید الصمد خان ابدالی و
 قطب خان زمیله و سنجاب خان زمیندار آن سرزمین اقامت داشتند و رسد و غلبه و غیره
 آنطرف آب بلشکر شاه میرسانیدند و این عید الصمد خان ابدالی همان است که در وقت
 فوجداری سرهند بدست غنیم انقاد آخر کار خلاص یافت و ذکر آن بالا گذشت بمقتضای تاریخ الایلی
 سنه اربع و سبعین و مائت و الف غنیم قلعه کبچپوره را محاصره کرد چون گرفتن قلعه پیش آتشخانه
 فرنگ کار سهلی است باندک زود نور و قلعه بدست آمد با و عید الصمد خان و قطب خان
 را بدرجه شهادت رسانید و دست بتاراج کبچپوره دراز کرده بقیصر و قطیر آنجا را نگذاشت
 شاه در آنی را بجزو استماع این خبر شعله غضب در جولان آمد و با وصف اینکه هنوز در پاسه
 حسن پایاب نه شده بود حکم فرمود که افواج ظفر امواج از آب بگذرند بتاریخ هجدهم ربیع الایلی
 سنه اربع و سبعین و مائت و الف دلاوران اسلام از گذر باک پست قریب شاه جهان آباد
 اسپان را در دریا انداخته بعضی پایاب و بعضی بشنا گذشتند برخی که چپانه عمر اینها پر شده بود
 در آب فرو رفتند با و از غبوره سرداران افواج قاهره دریا را باین دلیسری و بیباکی
 رنگا بوش باخت از کبچپوره بقصد غارت سرهند مسافتی طی کرده بود از استماع این خبر
 طاقت ربا را او سرهند نسخ نموده در دو کوچ به پانی پست آمد درین وقت همراه با و وحیل هزار
 سوار جرار کار آزموده جنگها دیده و توپخانه فرنگ معتدیه حاضر بود با و جووان دید که در جنگ
 شمشیر و میدان غمده بر آنی در انیان نمی تواند شد ناچار در سواد شمالی پانی پست حصا سے
 از توپخانه که آن را گره ناری توان گفت و در لشکر خود کشیده مستعد پیکار نشست و کم
 ماه مذکور موکب منصوره مقابل مستنکر مرشد رسیده و در سن چهارم بعد بسیم الله شمشیر آغاز
 کرد هر دو را ملا میمان و اندک میمان با هم تله شبنامی نمودند و توپ در جنگ در آن وقت در جنگ

و تمشیر از طرفین همی راه با و پنجاه می پیوستند و در اینان هر طرف و آنرو سائر شدند و رسیدند که راه بر مخالفان
 از جمیع جهات مسدود ساختند و هر سمت را بپوشیدند و پشت مرسته که از آن طرف آلاجات که از شاهزادگان
 همزمانان نواحی سرهند است نعل میفرستاد بر آن هم در اینان قابو یافته میرنجیند چون شاه در آنی و
 که همیشه با وصفت نعلی قافیله از شیر تویچان بر نمی آید لاجرم بست و هشتم رنج الاخر سینه اربع
 و سبعین و مائت و الف جمله بر زنجیره تویچان مقرر کرده سوار می فرمود جهان فاه و شاه پسند خان
 و نجیب الدوله بر اول و عقب اینها شجاع الدوله با فوج خود معه احمد بنگش و حافظ
 رحمت خان و دو تن دیگر و فیض الله خان پسر علی محمد خان رهیله و بر پشت اینها شاه
 مع اشرف الوزرا شاه ولی خان از آن طرف افواج عنیم نیز مستعد شده بفاصله یک بان
 پرتاب از شکر پیش بر آمده ایستاد و بدگشت و خون بسیار که شروع جنگ از اول وقت
 ظهر شده دو گفتمی روز باقی مانده رهیلهای پیاده همراهی نجیب الدوله که در جوهر شجاع
 ضرب المثل اند قریب ده هزار کس بعد برق اندازی در شکر آورده بکوته براق پیوستند
 بلونت را و خسر پوره باد که مدار الهام و قوت بازوی او بود و بزخم تفنگ از اسپ
 بر زمین افتاده تون فنا را همی ز کرد و رهیلها همسان روزگار عنیم آخر کرده بودند لکن شب پرده
 طلعت فرو رشت و امتیاز در بیگانه و بیگانه مانند ناچار رهیلها چیرگی و ستیهای نمایان کردن
 از شکر بر آمده رو به لشکر خود آوردند گویند پندت مکاسد از قلعه انا و ابا جمیعت ده هزار
 سوار و خرزانه بیشتر و رسید و نعل آن طرف و ریای همین بشاه و ره محاذی شاه جهان آباد
 رسیده میخواست که همیشه را که تعلق به نجیب الدوله داشت تاراج نماید و براه انت سردید بالا
 بالا رفته از گذر کنج پوره عبور کرده شامل فوج مرسته شود از شاه دره کوچیده به پرگنه
 جلال آباد که دوازده کرده از شاه جهان آباد واقع است رسید چون از سابق خبر آمدن
 او بسامع شاه رسیده بود عطای خان درانی و پسر عبد الله خان ابدالی را با جمیعت
 پنجاه هزار سوار برای تنبیه گویند پندت تعین فرمود و اشارت از گذر راه و پاک پت عبور
 کرده بایستار شتافته روز دوم به شاه و ره رسید نایب نار و شکر را که در انجبا بود مع
 مردانش قبیل رسانیدند و هر اثر آن بناری الدین مگر کشتش کرده از شاه جهان آباد

ششام مردم مرشد را که در آنجا بودند مستل نموده به جلال آباد فرودگاه گونبد پندتاکه پیمان
 روز نهم شوال سال مذکور در آنجا رسیده بود در سختی و او را با همراہیانش غلف شمشیر خود را
 ساختند و غنایم بسیاری از نقد و جنس و دواب بدست آوردند و سرگوبند پندتاکه را
 بریده با غنایم بحضور شاه آوردند و این گونبد پندتاکه پیمان است که مبد رگنگ را عبور کردن
 انظر آتش فتنه بر افروخت و کیفیت آن در ترجمه وزیر الممالک شجاع الدوله گذشت
 چون ایام محاصره و محاربه امتداد کشید و کثرت جیفه و بول و غائله فرودگاه غنایم را الی غیر
 نقصن ساخت و اینداد رسد و غله قحط و قلا را بجای رسانید که هر روز جمعی از مردم
 دواب بعلت گرسنگی قالب تنی میکردند و مضمون لایستاییون حیلته و لا تموتون سبیلا
 بعرضه ظهور در آمد محصوران به تنگ آمده بالاتفاق قرار دادند که آخر در احاطه شکر مواد
 قوت تحلیل یافت خود بخود تلاش میثوم بهتران است که کیم تر به بیت اجساعی خود را
 به مخالفت ز نیم در قسمت ماتحت است یا تحت تاریخ ششم جمادی الآخره روز چهارشنبه
 سوار بر و سببین و ماته و اله فوجها ترتیب داده و توپخانه فرنگ پیش انداخته از شکر
 خود بر آمده رو به لشکر شاه آوردند بازران اسلام که صیاد و وار کین کرده انتظنار
 صید میکشیدند آنقدر فرصت دادند که پنج پسران مضطر رام رام گویان از احاطه شکر
 بید و میدان بیرون آمدند بعد از آن تکبیر بر عون و صون مالک الملک تقالی شاه
 کرده دست به شمشیر خون آشام برده حمله آوردند و در طرفت العین صفوف اعدایا بر هم زده
 طغی کثیرا به خراب آباد عدم فرستاد اول و سواس را او که در عین شباب بود نیز هم تفنگ
 مقتول گشت و بر اثران با و بصدق آیه اعجاز پیرایه با و به غضب من الله مفعود العین
 والا اثر گریه و بسک و سره آران دیگر پیش از حصر غلف تیغ بیدریغ گشتند و ابراهیم خان
 کاروی که بدتر از خود بود و دیگر آملی او را به بیت مرغ تقصص نگا داشتند و مخترب
 به شمشیر با سا از هم گذرانیدند آنجا که زمین معرکه از خون قتل برید گلرنگ و عرصه عدم از
 کثرت موتی غلی تنگ گردید دست و رو در غلام و کینزد کنی نزا و بر شیر مردان اسلام تقسیم
 یافت و غنایمی که در دایره اشخاص نمی تواند گنجد از جوهر و نقد و گرانمایه و اجناس دیگر و توپخانه

و پنجاه هزار سب و دو لکه گاؤ و چندین هزار گوسفند و پانصد قیل کوه پیکر به دست غازیان منصور افتاد از
 نو اورا اتفاقات این که فقیر در ماه محرم سنه اربع و سبعین و مائتة و الف شش ماه پیش از وقوع محاربه
 بر سیل تهاول غری نظم کردم و بخدمت سید قمر الدین اورنگ آبادی سلمه الله تعالی که ترجمه
 اومی آید خواندم فرمود انشاء الله تعالی غنیمت مندول میشود بکلمه اتنی تهاول فقیر راست آید
 تاثیر نفس سید هم ظهور کرد غزل این است **شاهی رسید چند سیه قام با گرفت** **بناهی**
خلوع کرد و سر شام را گرفت **چون ریش خویش شد غلغ** **تیغ بیدر تیغ** **چو آن بر زمین**
در سلطنت عمام را گرفت **شکر خدا که کز لک تصحیح حک نمود** **نقش غلط که صفو**
ایام را گرفت **آخر تیغ خسرو غازی بریده شد** **زلعت ایاز گردل خود کام را گرفت**
انجام کار غیر تمام است چه حرفه برد **فیلی که راه خانه احرام را گرفت** **تا نرم به اقتدار**
سلیسان کامگار **از دست دیو کشور اسلام را گرفت** **آمد خیر زودی محروس رود کن**
آزاد ما به میگردد گلجام را گرفت **نظم این غزل محض بنا بر انشراح است که از فتح جوده**
اسلام رونموده بنا بر مداحی چه شاه درانی در هند بود من ورد کن و تاریخ این فتح
چنین بنماظر فاتر رسید **شاه بادوراپس از دتا به کشت** **کردور انجام و در آغاز**
فتح **سورنامی قامت تاریخش فواخت** **شاه درانی نموده باز فتح** **ایضا**
مولف گوید **بادو با فوج خود تلف شد** **از دست مجاهدان قتال** **تاریخ**
شکست فوج کفار **فرمود خرد غنیمت پامال** **بقیة السیفی که آواره دشت ناکامی شدند**
مردم دیات خبر آنها گرفتند و از قتل و اسیر و غارت و بقیه فعل نگذاشتند شمشیر بهادر برادر
علاقه بالاجی که از بطن لولی بود در شان راه رقص سیل نمود از سر داران عمده غنیمت احدی
جان به سلامت برد الا دو سه کس از آن جمله بود لکر که بعد خرابی خود را بجا لود رسانید و از آنجا
به پونه آمد و بعد وقوع این شکست قاضی بالاجی غصه مرگ شد و پس از پنجاه و سیزده روز
نوزدهم ذی قعدة سنه اربع و سبعین و مائتة و الف با سپر و برادر ملحق گشت و چند روز پیش از
تلف شدن بادو با فوج و دون بالاجی بر اینها باسد یونانی بلعب به چست که در اورنگ آباد
سکونت داشت بمقر اصلی خود شافت و معتقدان خود را بلدر راه گردید بخدمت قوم یوم القیامة غاوت

قاورد و هم التار و عیس لورد و المور و بالاجی چند ماه پیش از فوت خود رسوم حقداران را تسلیم مقدم و
 پواری و در تیر و گادرو و جام و عیاری و صد او و غیر هم ضبط کردن به اجاره داد و بهای خطیر ازین
 وجه داخل خزانه ویرانه شد آخر مبارک نیامد هنوز این بدعت در تمام برگزانت عمل او
 جاری نشده بود که حق تعالی دست او را از دشار غریبا کوتاه ساخت و سیلم الذین ظلموا
 ای منقلب بقلیون و چنانچه غزال مذکور پیش از وقوع واقعه بر زبان تشاؤل طلب
 گذشت امیری دیگر ازین قبیل بود که آمد که فقیر سفارشش مسلمانان یکی از صاحبان
 بالاجی نوشت او در جواب بقلیم آورد که اینجا مسلمان بقتیرانده کسی نیارانی پرسد فقیر در جواب نوشت

بسم الله الرحمن الرحيم

ایزد و سبحانه جلشانه بالا را ریاست عامه بخشیده ریاست عامه مظهر عمده الهی است و چنانچه حق سبحانه و
 تعالی نیک و بد را در سایه عنایت خود می پرورد رئیس عالم را هم مینماید که نظر پرورش عامه دارد و قریب بقصد
 سال است که سلاطین اسلام بر ممالک هند مسلط شده اند در بارگاه خود مسلمانان و هندوان هر دو قریب
 راجا داد و بدهد و بجهت هر دو طائفه را فیض رسانند گویا بر جنسیت رعایت مسلمین زیاده
 باشد لیکن هندوان را محروم نه ساختند متعصب ترین سلاطین اسلام خلد مکه است
 اتارا الله بر بارگاه او از راجها و متصدیان هند و مملو بود بالاجی و با ذوق ایشان که
 به تسلط خود نازند و میگویند ما و کن و هندوستان را از دست مسلمانان کشیدیم چندان جای
 نازش نیست بیش ازین نیست که ملکی را که از سلاطین اسلام از دست راجهای قدیم همجنس
 ایشان آترنایع نموده بودند باز بدست می آرد این خود معلوم که از کابل گذشته رو به ممالک اسلام
 توانند آورو چنانچه اسلامیان از توران و ایران برآمده بفریب شمشیر کشور هندوستان را مسخر
 ساختند کمند داستانها مثل امید جنگ که از حد شتر نقل میکنند عالم الغیب تعالی شانه بهتر
 میداند لیکن در مدت قریب هزار و دویصد سال عهد اسلام گاهی فوج هند چه از راجها و چه
 از سلاطین اسلام بولایت ترقت الاخوان صا حقران ثانی شاه بسان که از هند بجدود
 خراسان درآمده در سنه ست و خمیسین و الف و پنج و بیست و شان را از نذر محمد خان آترنایع نمودند
 اما این مردم هم مردم ولایت بودند خواه ولایت را خواه اداله ولایت را بخله و بوه ترقتن

بسم الله الرحمن الرحيم

فوج هند جانب ولایت اینک حق تعالی در میان ولایت و هند و ستان سندی استوار تر از سد سنگداری
 بسته یعنی کابل و آن طرف ملک برف است انسان و دیگر میوانات هند ثابت بواجی برون نمیتوانند
 آورده و از جهت مردم هند در این ولایت شکل مردم ولایت را شکر هند و ستان آسان که از
 ملک سر و سیر بر آید و در ملک گرم سیر می آید هر چند هوای تابستان هند با ستر آید از
 ولایت نمی سازد اما در مثل هوای زمستان ولایت با مزاج مردم هند و عمدتاً در جوه اینک
 در یک در هند و ستان است در پنج ولایت نیست کثرت قبول مردم این ملک را از مشرق رزم
 باز داشته و رعیش و عشرت بزم می اندازد حال مردم ولایت بالعکس است وجه کثرت در
 در هند و ستان اینک ملک سیراب و سیر مردم و سیر زراعت است و مسعودن طلا و نقره و
 دیگر فلزات بسیار دارد و محتساج آنگه انسان بیشتر لباس است قماش که در هند و ستان
 بهم میرسد در هیچ ولایت نیست و اشیاء دیگر محتساج آید بشرودین سرزمین خردان
 بهم میرسد هر سال چهار زاتی که از بناور هند به بناور ولایت دیگر میروند از هند اقسام
 جنس پر کرده میبرند و از ولایات دیگر نفوذ پر کرده می آرند و همچنین جنس زاتی که از بناور
 محیط اعظم هند می آیند عوض جنس جنس میبرند نقد نمیرند شیخ محمد الحمید لاهوری مؤلف
 شاه جهان نامه مینویسد حاصل ممالک ایران هفت لکه تومان است که دو کرو رو چهل لکه
 روپیه باشد و هر کی از دار الخلافه اکبر آباد و دار الملک درلی و دار السلطنه لاهور
 نزدیک بدو کرو رو پنجاه لکه روپیه حاصل است یافت وزیر ایران که او را در آنجا
 اعتماد الدوله خوانند سالی بطریق علوفه یک لکه روپیه است و بارسم الوزارت که آن
 زر را پیشکش شاه مینمایند دو لکه سه سالار سه لکه توزجی باشی پنج لکه بیگلر بلی خراسان
 که از همه زیاده می یابد قریب ده لکه او لکه داران دیگر ازین کمتر و نور خان هراو لکه و
 در دولت صاحبقران ثانی شاه جهان جاگیر هر کی از بنده که به منصب هفت هزار
 هفت هزار سوار سوار اند سی لکه روپیه که صد هزار تومان عراق است و محصول بنول
 زمین الدوله صفجان پنجاه لکه روپیه آردم بر سر اصل مطلب خلاصه کلام آنکه مردم ولایت
 همیشه غالب آید و چندین سلاطین اولی العزم از ولایت قصد هند کردند مثل سلطان محمود

و دیگر ممالک ایران

محمود غازی و سلطان شهاب الدین غوری و صاحبقران امیر تیمور و فردوس مکانی بابر پادشاه
 و نادر شاه و غیر هم پادشاه این زمان و امر که سلطنت هند را بیاورد و اندک قلم تقدیر برین رفته چه شد
 هیچ اسلام در بلاد عرب و روم و شام و ایران و توران و ترکستان ثابت است این نمیتوان
 بود یعنی که صاحب عمری از ولایت سر برمی آرد و هند و ستان رازیر و زبر میس کند لازم اینست
 بشکر عنایات و احب العظیبات که همچنین دولت عظمی مفت نصیب کرد و صلاهی عام زنده
 و مسلمانان و هند و مراعات کتد قطع نظر از مراعات ملت مشایخه میکنم که فردی از افراد
 انسان کسانی از کمالات بنی نوع بهم میرساند و بین الاقراان ممتاز برمی آید مثل
 سلطنت امارت و فقر و فضیلت تا بجدی که مثل بخاری و حدادی و بعد رحلت آن
 فرد صاحب کمال اگر اخلاق او برشاید برمی آید آن دولت در خاندان او و چندی باقیانده
 و الا ضحلال می پذیرد هیچ پادشاهی و امیری را ندیدم که در اولاد او سلطنت و امارت
 پانده او بوده باشد و هیچ فقیری و فاضلی مشایخه نمیتاد که در اخلاف او فقر و فضیلت استمرار
 داشته باشد همچنین حال ارباب حرفت سنته الله الی قد ظلت من قبل و لن تجد سنته الله
 تبدیلاتا اینجا عبارت نامه نوشته است در وقتیکه این نامه نوشته بودم اصلا خبر آمدن شاه
 درانی به هند و ستان نبود فقیر بحکم و الله متم نوره ولو کره الکافرون و نصیحت نامه بقلم آوردم
 حضرت بعیر و صبح تعالی شان میدید و میشیند در ایام معدود و مضمون نامه را بطور رسائید
 و شاه درانی را فرستاده غنیم را و دستخوش عساکر اسلام ساخت و الله علی کل شی قدیر شاه بعد
 حصول این فتح عظیم ایشان را آورد و گاه که میدان پانی پت بود فرامیسه سواد و پهلوی را
 برافراخت و ایامی معدود و توقف کرده شانزدهم شعبان سنه اربع و سبعین هجری و الف از
 باغ سالار و پهلوی به قصد قندهار شپدیز غزیت ببولان در آورد و مراجعت قندهار نمود تا پنج
 یافته اند بعد طی مسافت به لاهور رسید و در لاهور نائب گذاشته روانه بیشتر گردید در نیقام
 جمله معترضه از سوانخ ایام که بعد تحریر این تالیف بعرضه و توقع در آمد الحاق میشود
 بود که بعد فتح شاه درانی بر باد و از زرنگاه گر خیمه خود را به پونه رسانیده بود و در سال
 دین نواحی گذرانند و در محارباتی که خواب تصفیه ثانی را با باد و هورا و پس از لاجی را و دیگر گناهان را

که در قلعه بود تصرف گردید قوم سکه بکسرین مملکت و تشدید کاف تا زنی ساکن هو به نیا کلبه از قدیم نام
 خیر مایه فتنه و فساد اندوید اسلامیان عداوت و تعصب شدید دارند تا آنکه مسائمه کرده بودند
 که شاه چندین مرتبه هندوستان را بی سپر ساخت از راه ناعاقبت اندیشی علم بقی و شورش
 افراشته تا سب شاه را در لاهور کشته و جیاسنگه نامی را از قوم خود بیاد شاهی برداشته و یو
 وار بر مسند جم نشاندند و زدی سکیرا بنام او سپاه کردند و پلده لاهور و اطراف آنرا تصرف
 آورد و خلق الله لاسیما فرقه مسلمین را از پیار رسانیدند شاه درانی با ستمای این انجمن
 بر عداوت معمول خود باز نصرت بر فرمود و چون کل زمین لاهور را محصل نزول جلال یافت
 خبر آمد که اقوام سکه که در حلسه روی که سرزمینی است قلب و روانی سر بنده عمل آلا باث
 مرزبان قریب دو لکه سوار و پیاده جمع شده اند شاه بر سبیل ایلغار نمود کروی راه را در عرض
 دور و ز طی کروی بسر وقت خون گرفتگان رسید یازدهم رجب سنه خمس و سیصدین و مائده
 اکت جنگ روداد غازیان کفر شکن نقتیه ریخته دو دانه نهاد اصنامیان بر آوردند قریب
 بست هزار بیت پرست را طعمه شمشیر خون آشام ساختند و متاعی که گیت آن موقوف بعلم
 الهی است قیمت کردند میرا و لا و محمد و کافال عمره تاریخ این فتح چنین یافت
 عذافع شاه درانی به برگرد و بیستی هفتی + سال تا بیخ فتح گفت نکا + مژده طرفه
 بیست و هفتی + بعد فتح بیستم شعبان سال مذکور شاه قرین فیروز می و اهل لاهور گردید
 دور آنها محل اقامت افکنده بعبه و لقا اطراف لاهور پرداخت و نورالدین خان
 درانی را که از بی اتمام اشرف الوزرا شاه و لیجان است بر سر سکیون صوبه دار کشمیر تعیین کرد
 سکیون از قوم کشمیری باشند کابل است در ابتدا تصدی اشرف الوزرا شاه ولی خان
 وزیر شاه درانی بود که مرتبه شاه درانی او را برای وصول زرا کابل نزد معین الملک فرستاده
 بود چون شاه درانی در سده سیع و ستین و مائده و الف عبد الله خان آبشک آغاسی را
 در کابل برای تعیین کشمیر روانه کرد و او کشمیر را از صوبه داره جانب عالمگیر ثانی اختراع نموده
 بعد از آنکه خان عرفه خواجه کچک را با قوچی از افغانه نائب گذاشت دیوانی برآید سکیون
 مقر کرد و خود برگشت بعد چند می سکیون سردار افغانه را کشته و خواجه کچک را اول قید کرد

سپس از کشمیر بر آورد و از عالمگیر ثانی بواسطت عماد الملک وزیر قدری زر فرستاده فرمان صوبه اری
تمام نمود طلبید و خطه و بک نام عالمگیر ثانی کرد و تمام صوبه راجه خالصه و چه جاگیرات منصفه اربان
ضبط نمود مشارالیه جوان خوش روی متصف باوصاف ثنائیه قریباً اللاسلام بود جمیع
مزارات بزرگان و باغات کشمیر را ترسیم نمود و هر روز بعد قرائت از ویوان و وصند
کس مسلمین را روی خود الوان اطعمه بخوراند و در هر ماهی دو اندر هم و یا زود هم طعام
نیاز پنجه پیردم تقسیم مینمود و اردو صا و راجه و رویش و چه غیر آن در نوبه حال هر کس
مراعاتی میکرد و در هر هفتگی یکبار شاعره مقرر کرده بود جمیع شعرا کشمیر حاضر میشدند
در آخر مجلس ششبال میکشید و پنج کس از شعرا نامی را که با هر کس از آنها ده کس از
مستندان کلک مین کرده بود امر فرمود که تاریخ کشمیر از ابدت تا سی آبادی تا زمان او
مقرر نمایند در هر حلقه آن پنج کس محاسبه توفیق بود که توفیق تخلص میکند و نام حاصل او
لا بد است بزبان کشمیر را در روز روزان کشمیر نظیرند از این مطلع از دست
تیرت از سپه من دل زنج آید بیرون + همچو آنکس که ز با تم کعب آید بیرون +
دوم محمد علی خان تخلص بیتین صاحب تذکره حیات اشعرا پیر حسام الدین حسان قوم
مغل ساکن کشمیر در سلک منصبداران بادشاهی انتظام دارد میرزا قلندر برادر
نورالدین حسان قلندر و گاهای فتنه تخلص میکند صاحب کعب که بیت است سوم
محمد علی لقب به پنجه نام دو کس دیگر معلوم نشد آدم بر سر اهل طلب شاه درانی
نورالدین حسان مذکور را با فوجی از خیل درانی و قزلباش و ایلات تراسان و جمعی
از راجه کورستان جمبو تیس کشمیر تعیین کرد و بکچون فوجی را فرستاد که شباب جبال را
مضطرب کرده بعد از قیام نمایند در اینان بعد در ب و ضرب بسیار غالب آمدند و
کشامره را از شباب جبال برداشته بسیاری را سر مشق تیغ جهادت ساختند و
در عقب آن بر سر شهر کشمیر رشتا قند بکچون با جمعی که همراه بودند هفت آرا گردید و
حسب المقدور دست و پای زو آخر کشامره شباب و حسا رشتا لیا درن بخریدند
با فتنه و بکچون با اهل و عیال و شکر گردید شاه درانی بنام نورالدین حسان را

و قدسی مشهوری و میرزا عنایت همدانی و دیگر جماعه لا تعد ولا تحصى که تاریخ نامها مفصل
تصریح میکند از سنده و ستان زبایان و در عهد اکبری شیخ فیضی لویای شاعری برافراخت و بقطاب
ملک الشعرا سی سرمایه افتخار انداخت و معاصران شیخ فیضی اند ملا شیری کوهکودانی
و شاعری کالیوی و ضمیری بلگرامی و در عصر جهانگیری و شاه جهان فیضی و متبر که هر کدام
صاحب لکه بیت است و شیخ محمد حسن ثانی کشمیری و محمد طاهر یعنی کشمیری و اقران اینها
بزم سخن چیدند و غازه تازه بر روی این شاه رخها مالیدند و در عهد فخر مکان با وصف
عدم توبه با شاه شعر غلو کرد و از هر گوشه شاعری بر قیاست در هم درین عهد ناصر علی و
مرزا بیدل طرح سخن بآیین تازه و انداختند و این جوهر قابل را بصورت لفظ قریب
جلوه گر ساختند اما میرزا بیدل عمر دراز یافت و تا آغاز جلوس فردوس را نگاه محمد شاه
مرجع نشین پوست تحت حیات بود و هم درین عهد میرزا طاهر نصیر آبادی در آصفهان
تذکره نوشت و فصل موزونان بند را جدا ساخت پیش ازین تذکره نویسان ولایت
مثل محمد عوفی و دولت شاه و میر محمد تقی کاشی و غیر هم شعرا بودند را مثل نکستی لاهوری
و ابوالفرح ادنی و سعید و سعد سلمان و امیر خسرو و امیر حسن و شیخ فیضی و غیب سر هم و
ضمن شعرا ولایت ذکر میکردند و درین عصر میر محمد افضل ثابت الد آباری و سراج الدین
علیخان آرزو صاحب ترجمه و میرزا عبد الغنی قبول کشمیری و میرزا منظر جان همان و بعضی
معاصرین اینها شاه سخن را بر گرسی بالاتر نشانده و این عیسی طیب دلانا از زمین به آسمان
رسانیدند و دادند شعرا فلکسان زمان استقبال چه قیامتها آشکارا می کنند
اما جمعت که در آن وقت مانخواهیم بود شاید که یاران داورس هم بیاد ما آه حسرت برکشند
و بفاتحه خیری دست مرحمت بردارند نسبت آرزو از جانب پدر به شیخ کمال الدین خواهرزاده
شیخ نصیر الدین محمود چراغ دلبوسی نور اللہ ضریحه و از جهت ماور شیخ محمد غوث گوالیاری
شطاری روح اللہ روحه فتنی میشود و ولادت او در سنه احدی و مائت و الف واقع شد
ابتداء علوم متداوله کسب نمود و هم در مبادی عمر ذوق شکر بهرساند و آنقدر خدمت
این فن بجای آورد که او شاد بر آید و فرادان تصانیف و رساله تحریر کشید و در سنه اربع و ستین

و ما بعد و الف تذکره اشعار سخن کجی انشائات تالیفات نمود این کتاب درین ایام به فقیر رسیده در هیچ
 اشعار که در او آتیاد و ادین اشعار عظیم بکار برده تا آنکه قنای اشعار متاخرین است هر چند
 متوجه تحریر احوال شعر و ضبط تاریخ و ولادت و وفات و سنوالت و قانع و ذکر شکر را بر ترتیب
 زمان نیست و ظاهر است که فرق در بیاض و تذکره همین باشد که بیاض تنها اشعار شاعر دارد و
 تذکره احوال و اشعار هر دو دارد لیکن خود در و بیاض و خاتمه کتاب عذر انیمین بر میبگذارد
 و مع ذلک در ضمن عبارات صاف بی تکلف لطافت و تعبیرات تازه با بر شی فواید مندرج
 ساخته ازین سبب کتاب او را کیفیتی خاص بهر سیده شکر الله سعیه و آن مرحوم ذکر نقیب ترین
 کتاب و و با آورده و هر دو جای خوبی یاد کرده حق تعالی جزا دهنی کرامت کند و آورده است
 و شین و مانه و الف از گویا بار از خلافت شاه جهان آباد آمد و صحبت او با انندرام مخلص با بر صفت
 موزونی کیر اتفاق مخلص برای او مقصی و جایگیری از سر کار پادشاهی گرفت و خدمت بسیاری
 از خود و بقیه هم رساند و موتمن الدوله اسحاق خان شوستری نیز بقدر دانی او پرداخت و بعد
 فوت موتمن الدوله پسر او نجم الدوله نیز و تیره پدر عمل کرد و صد و پنجاه روپیه در باره میسر ماند
 و سواى این هم رعایا می نمود و بعد انتقال نجم الدوله با سالار جنگ برادر خود نجم الدوله
 صحبت برار شد و همراه او از درلی قصد دیار شرقی کرد و در او آخر محرم سنه شان و شین
 و ما بعد و الف بعد ایام مدو و از وفات صدر جنگ تا نظم صوبه او و صوبه ال آباد که بقیه هم
 ذی الحجه سنه سی و شین و مانه و الف در گذشت به بلده او و که وطن اصلی جدا و شیخ
 کمال الدین است رسید میر محمد یوسف بگرافی برادر خاله زاوه قضیه که فتم این صحیفه بر نام
 اوست در کتوبی به فقیر نوشت که به راسته ملاقات با آرزو در بلده او و دست داد
 دیوانی در بجزر قصار نظم میگرد تا روایت دال رسانده بود از ملاقات بنده بسیار مخلوط شد
 و یک روز در خانه خود مهمان نگاهداشت هر چند معاذیر پیش آوردیم نگذاشت و ملاقات
 پیشتر در شاه جهان آباد اتفاق افتاده بود چون آشنای علامه مرحوم میر عبد الجلیل بود
 فقیر را در مجلس دریافت که فضلی دارد یا ادبانه و معتقدانه ملاقات کرد این مثنی از تو وضع و
 بزرگی اوست انتی کلامه آرزو بعد در و بلده او و در بواسطت سالار جنگ با شجاع الدوله

خاتم صفدر جنگ بر فرود و سیصد روپیه در باره بدو خرج ادا از سر کار شجاع الدوله مقرر شد و چون وقت انتقال و قریب رسید به بلده لکنو آمد و بیست و سوم ربیع الآخر تسبیح و ستین مائتة و الفدیجوار رحمت حق پیوست اولی و را در لکنو امانت گذاشتند و بعد چند گاه بقیه بدو را بشاه جهان آیا و برود و فن کردند مؤلف گوید **س** خان و الاشان سراج الدین علی بن شیخ رونق بخش بزم گفتگو به زور رقم آزاد سال رطتش به رحمت کامل بروح آرزو به وقتیکه فقیر اتالیف سرد آزاد و در پیش بود ترجمه آرزوی مبروم مطلوب شد در تامل رقم کعبه طور بدست آید آخر کار بخاطر رسید که هر چند با هم تفاوت صورتی نیست اما جنسیت موزونی نسبت معنوی مستحق غایب از مکتوبی باید نوشت و ترجمه و اشعار مشارالیه باید طلبید خط با قدری زیر سبیل باشد وی جوابی که واسطه الوصول بود از دکن به شاه جهان آید و دانم آن مبروم جواب با صواب رقم نمود و ترجمه خود با قدری اشعار ارسال داشت و بار دیگر هم جزوی زیر سبیل پدید وی جوابی یاد فرستادم و سکه جزو اشعار خود ارسال نمودم و اشعار او را طلبیدم آن مغفور برخی از نتایج طبع خود را معان دوستان ساخت ذکر ادورین محیفه بسیار است

امذابی تقریب صلوات ترجمه او بقلم آمد و این اشعار و از مجموع انقائس ملقط گردید

کند از منت و ام و نفس آزاد مرا	س بال و پر بسته و به هر که پیسا و مرا
اگر چه نیست ز سسج و در غزینت ما	ول خم شراب شفق گون بود و قیثه ما
بوقت عمدیسا آرزو بنان گنجتند	ول توان تسبول نمودن شکسته بسته ما
حیرت دیدار آرزوین چمن در زخم مرا	ول چشم حیران بال پرواز است چون شبنم مرا
کن نسیم درین رهگذر مرا تکلیف	ول که باز خویش چو گل بر کنسار جو بکشا
حوال از من مخور صبح حشر چه سود	ول دماغ ایست که کسی را در هم جواب کجا
حسن پیدا از عشق گردیده است	ول طنا هر است این نجو سف و یعقوب
نقطه بتان سبز ز ما سخت غافل اند	ول چون بنکیان که خواب ز تند ابدای شب
شیخ زینب دعوی تقوی نخواهد پیش رفت	ول عالم آب است این داننده جای زو نیست
یکشی دیوانگان را قید دیگر بوده است	ول دور ساغر حلقه بزرنجبیر را افزود و دست

درد جانیه یوسف کشیدن دامان	وله	گفته ز جانی سرخس زلیخا نیست
شیخ ز تاریخ جهان انگس	وله	کبک تو گفت منم خانه ایست
در گره بستیم چون تنم مناس	وله	شوق پا بوسی که ماراورد دل است
و حال خوش کمران را پر آرزو مند است	وله	بیان ببله دل ما بسج خورند است
بر آید ان حرم چشم کی سیاه کند	وله	چو شیخ شهرنگ نفس باغکاری نیست
نشد که یک دو قفس مرغ دل کند آزاد	وله	اگر چه چشم تان را دام بیاری است
این بشارت برسانید برغان اسیر	وله	کاشیان بر دل محزون ز نفس تنگتر است
تا خوش نمی شویم بحران بیچ چنین	وله	بر هر چه دست ما زسد آن میان اوست
نیست پائین تر ز خود بینی بحسالم پای	وله	انچه پیش مردم آئینه بود چاه من است
چو آن جامه کمی بافند روی سوره قرآن	وله	قماش حسن از خط واجب تنظیم میگردد
ز بال خویش کند تو پوش فاخته ام	وله	کدام سر و گذر بر سر مزارم کرد
تو بلبل شده در باغ زبید او شما	وله	این سخن را برسانید به صیاد می چند
ای زخم دل ز به شدت در مجاتم	وله	بیدر دلمی چشم تری و آشتی چه شد
آنقدر فونی کرد ز لیلین نسایم تیشه کو	وله	صفت میترسم نعل از روی فرادم کند
نه کامل بنورانی رخ دلبر نسی ماند	وله	اگر ماند شبی ماند شبی دیگر نسی ماند
روم ز خویش اگر آن نگار فرماید	وله	چون چه کار بود چون بسا فرماید
زود داده کنیم طهر سنبستانی	وله	به طیب خاطر اگر زلف یار فرماید
خستگان عشق را راه عدم در پیش بود	وله	زخم شمشیرت بر رسم ارمغان برداشتند
همچو آئینه دکا تا همه سوخته شده است	وله	یوسف کیست که امر و زبیا زار آمد
نشوم گر چه درین باغ بسی نایبدم	وله	آشنایان صغیری ز فوش الحاسنه چند
شوم غیار و نه خیزم ز راه او تا شمر	وله	همین قدر ز من حنا کسار می آید
تا خوانده نامه بر سر عاشق زدی ز ناز	وله	پیغام اشتیاق مرا این جواب بود
گر و بکار تو ای آسمان نسی افتد	وله	دور ز غم چه طبعم اگر شکفت شود

سجد و نا جان مبه نو خط	وله	از نشاز نفوس کم نبود
شکار افکن دران صحرای پر نیرنگ توان شد	وله	که چون طاووس مستش صید ترکش بسته میگردد
عقل است سر اسیمه ترا از غاصی شش	وله	که عیش تو ام شور قیامت بلسافت
آرزو بر سطر با مسطر زون بی حاصل است	وله	بست بجا اینکه خوبان چین برابر و نیز بند
گرد و مارا خوش گرفتاری دل او شاد باد	وله	خانه زنجیر سازان چون آباد باد
فروع چشم آگاهی امیر المومنین حیدر	وله	بر انگشت پیدای امیر المومنین حیدر
ای که سنجواری مراد محفل شایان بری	وله	مطلقا آداب آن صحبت نمیدانند فقیر
ویرانه را بچشم کم ای جنب بر بین	وله	کز سیلها می خانه خراب است یادگار
این دل که هست باعث خاموشی لبم	وله	تقلی بود که بر در خود از درون زوم
ز بیم آنکه درین ره خطر بدنبال است	وله	چو تو پیروم و روی بر قفا دارم
نیست چو تخم لاله ام طاقت منت کشی	وله	سبز نبود گر مرا ابر بسیار خست
عذیب نوحه گریون من کجا است	وله	آشیا ن بر نخل ماتم بسته ام
جستجوی وام دارم منع پروازم مکن	وله	میروم از بلوغ بیرون بلبل آوازم مکن
راحت درین چنین گل خیر قنادگی است	وله	چون سایه خاکسار شود پای و را نشکن
آرزو بهر خلاص از غم عجب تقریب بود	وله	شد جدا یار و نمرودی در فراقش دای تو
صفا قصد جان من دارم	وله	دشمن بنج حسد اشده
در سر صیاد سودائی متاع ناله نیست	وله	تا کی ای مرغ قفس جیبیاد کانی چیده
ز تو چشم مهربانی و گرای فلک ندارم	وله	شب هجر بود ممکن که سحر کنی نگر وی
داشت در مذهب سب از بهر علم بجز	وله	هرگز نیست مری کندش حق پوری

ذکر اسحق خان و اخلاف او در ترجمه آرزو بر زبان تسلیم گذشت مردم این زمان
 بنا بر معصوم این اشخاص را میداند بعد طول عهد که میداند که بل اتی علی الانسان
 حین من الدهر لم یکن شیئا مذکور الذا ضرور اقتاد که مجلی احوال اینها بساط زمانیان
 حال و استقبال رسانیده شود

میرزا اسحاق خان

اسحاق خان مخاطب بومتن الدوله شوستری امیر صاحب جوهر بود پدرش از شوشتر بنده آمد
 و در شاهجهان آباد متوطن گردید اسحاق خان در هرگز متولد شد و به کسب کمال پرداخت از
 مستعدان عصر برآمد خوش فهم و قیصر بنج بود و در شعر و نظم عربی و فارسی دستی بالاداشت و در
 هر سلطنت با اعتبار زیست خصوص در او اسط عمده فردوس آرامگاه کمال تقرب سلطانی
 بهم رسانید و در سنه اثنین و خمسین و مائت و الف و فاست یافت از دست
 زبک در دل تنگ خیال آن گل بود دست نغیر خواب من اشب صغیر بلبل بود
 آرزو در مجمع النفاس گوید فقیر را در خدمت ایشان از بدت بست و چند سال اخلاص
 بندگی شتوق از نیت کمال اسحاق مرعی میفرمود او و سه پسر گزاشت نخستین میرزا محمد
 که دوازده سال پدر کمال تقرب فردوس آرامگاه بهر سایه و منسوب اقراران بود اول
 بخطاب اسحاق خان و آنرا خطاب نجم الدوله اقیانوس پذیرفت و بخشش پسرانم شد
 فردوس آرامگاه خواهر نجم الدوله را با شجاع الدوله و قلعت صفدر جنگ ازدواج داد
 بد انتقال فردوس آرامگاه در عهد احمد شاه ششیکری او بجال ماند و کردگری
 شاهجهان آباد که از خدمات سیر حاصلست ضمیمه شد چون صفدر جنگ را با او
 جنگش و غیره که در شمالی صوبه و بی میباشند نزاع پیش آمد و ما بین قهقهه قبایلی و قصبه ساو جنگ
 اتفاق افتاد و صفدر جنگ شکست یافت بسم الدوله که همراه صفدر جنگ بود او
 شجاعت داره خود را بیدان عدم کشید و این واقعه بست و دوم شوال سنه ثلث و
 شین و مائت و الف بود و تا بوقت او را بدلی رسانیده بنجاک سپردند آرزو در مجمع النفاس
 در ترجمه خود بنویسد اکنون سیزده سال است که اکثر اوقات صرف خدمت و صحبت
 نواب نجم الدوله که ستاره و دولتش بر اوج اقبال روز افزون واقع از دیار پیوسته
 لایع در و کشن با او میباید استی کلامه آرزو در مجمع النفاس را بعد وفات نجم الدوله
 تمام کرده و این پیش با و عا بقا منافات دار و ظاهر ترجمه نجم الدوله که در حالت حیات او
 نوشته بحال داشته و در کسب دیگر بومتن الدوله یکی میسرزا علی اقتضار الدوله دوم
 مرزا محمد علی سالار جنگ و در عهد امیر کبیر ثانی از شاهجهان آباد عازم لشکر صفدر جنگ شده اند

میرزا محمد علی سالار جنگ

اتفاقاً صغیر جنگ در بهمان ایام فوت کرد و برادر در او اثر محرم سنه ثمان و ستین مائت و الف
 در بلده او ده نزد شجاع الدوله رسید و بنا بر قرابتی که سابق بقلم آمد تا حالت تحریر با اعتبار و محمد
 میگذازانند و بست و چهارم رجب سنه خمس و ستین و مائت و الف سالار جنگ از پیشگاه شاه عالم
 بخلعت تن بخشگونی قامت بهاب آراستاد

پوشیده است

تفسیر آزاد اکیسی الواسطی البلگرامی عنی الله عنه این گستاخ کیست که با وصف کج کج
 زبانی پلوی شیوا زبان می نشیند و با وجود تنگ سرمانگی در بازار سیر متاعان و کانی
 بیجستد شاید بید و فیاض روح القدس را با یدا و فرموده دوری از عنایت خاص بر روی
 او کشته بی قدرت باله اتقی سر و آزاد را موزون ساخته اگر آزاد را هم موزون نماید
 چه جای استعجاب و قمری را مصرع سر و سی آموخته اگر او را هم سر و ستان مضرعما تلقین
 فراید چه محل شغراب از نیجا است که حضرت لسان الغیب قدس سره سی صد و پنج سال
 تخمیناً پیش ازین بنام و تخلص فقیر ایام نموده و از عنایت بی نهایت بزبان عقیده تکریم فرموده که

نماش میگویم و از گفته خود دل شادم **ب** اینم عشقم و از هر دو جهان آزادم

بنده عشق تر چه غلام علی است چه عشق عبارت از امیر المومنین علی باشد چنانچه روح الامین
 شهر سنای افکار میکند **ب** هر چه گویم عشق زان بر تری بود عشق امیر المومنین میگردید
 و سجای کاشی گوید **ب** علی باشد کسی کش عشق خوانی به محبت غربت مستانه اوست
 و رود فقیر از شبستان عدم در انجمن به وجود بست و پنجم صفر روز یکشنبه سنه سه عشر و مائت و الف
 مولد و نشا محامد امیر انور و واقع تصبیه بلگرام تابع حویله او ده از سر زمین پورب نسبت فقیر
 متقی بعیسی مومم الاشیال بن زین العابدین رضی الله عنهم و امندا
 میگویم **ب** گر چه باشد مومم الاشیال عیسی جدم به عیسی جان بخش شیر انم با او نفس
 معنی مومم الاشیال تمیم گفته شیر بچاپون اکثر شکار شیر نیکو و این لقب ملقب گشت و نیز میگویم

براه تیغ ستم گشت و گفت از سر تا **ب** چراغ و دوده زید شیب در روشن شد

تحصیل علمی از پیش اوستاد مستقیم آئینه فیض سرمد میر طیفیل محمد قدس سره که سرایه علوم درسی
 بطیفیل عالی دست داد و دوم علامه طیفیل القدر میر محمد الجلیل سقاه الله السلسبیل گفت

حدیث در سیزهوی و فنون ادب از آنحضرت با کتساب علوم بحر موج علم سید میرزا محمد سلیمان
 خلعت علامه مرحوم مرحوم که عرض و قوافی و بعضی فنون ادب از تربیت والا استفاد و شد چهارم
 صاحب آیات بنیات شیخ محمد حیات روح القدس که در مدینه منوره در صحیح بخاری از خدمت بابرکت
 پسندید و اجازت صحیح سه و سائر مفردات مولانا حاصل گشت پنجم صنوف کمالات
 را حادی شیخ عبد الوهاب طباطبائی طاب منعمه که در کتب عظمه بعضی فوائد علم حدیث از زبان
 مبارک بر لوح خاطر نقش بست و رسم بیعت بجناب مقدس میرسد لطف الله بگرامی
 قدس سره بعمل آمد تراجم اکابر سنه در مآثر الکرام و سر و آزا و ترجمه یافته و مدت ایام سفر پیش آمد
 اول سفر شاه جهان آباد باراده ملازمت علامه منقور مذکور که آنجا تشریف داشتند در سنه
 اربع و ثمانین و مائة و الف با اتفاق میر عظیمت بعد بنخیر بگرامی رخت سفر بان بلده طیبه کشیم
 دو و سال در ظل تربیت علامه جا گرفته بگرام عطف عنان نمودم دوم سفر سیستان که بلده
 ایست از بلاد سند در ذی الحجه سنه اثنین و اربعین مائة و الف از بگرام شد نیز عزم بجناب
 سیستان گرم بولان ساختم و بر سر شاه جهان آباد و لاهور و ملتان و آج دیگر عبور نموده در عشره
 ربیع الاول سال دیگر بوصول آن شهر و ملازمت خال صاحب قبال خود میرسد محمد
 صلوات الله تعالی که از پیشگاه بادشاه دہلی میر بخشی و وقایع نگار آنجا بودند سر مایه انشراح اندوختم
 و آنجناب تقیرانیا بیت هر دو خدمت مقرر کرده خود متوجه بگرام شدند و بی چهار سال باز سیستان
 بمقدم فیض توام شرف اندوز ساختند فقیر در اواسط سنه سبع و اربعین و مائة و الف از راهی که
 رفته بودم به شاه جهان آباد برگشتم در اینجا استماع افتاد که والد ماجد فقیر و سائر اہلبیت بقریبی در
 مدو الہ آباد که در منزل شرقی بگرام است اقامت دارند اول بر اکبر آباد فرستم و از آنجا راه
 است الہ آباد گرفتم وقت طلوع غزال رمضان سال مذکور بود آن بلده و ملاقات اہل بیت
 مرنایہ نشاط عید اندوختم و چندی در آنجا رحل اقامت افکندم و در ایام اقامت آنجا دو نوبت
 نگشتم بگرام شافتم سوم سفر حرین محترمین زاد بجا اللہ شرفا چون نوبت دوم از الہ آباد
 بگرام آمدم شوق زیارت حرین و افتخار تجرید که از مدتی دانسگیر دل بود بجوم آورد سوم رجب
 نہ و ثمانین و مائة و الف مطابق کلمہ سفر خیر از بگرام محل حجاز میمنت طراز پرستم و مسافت بر دو حجر

نور دیده بان کن مقدسه رسیدم و حسین نیاز بر عقبه بیت الله مالیدم چون موخ حج دور بود کسب و زور که
 منقطع مانده رو بدین منوره آوردم و بخار ایشان رسالت را کحل الجواهر چشم نیاز ساختم و عید الفطر در
 حضور اقدس کرده بام القری عرف عثمان نمودم و سال دیگر موافق عمل عظم مناسک حج بتقدیم رساندم
 سالم گشیری حسب حال خود فقیر گوید **عید فطر است بر دینمیر به شبیا الله گفتنم بس یا در**
 این عید و مدینه بخت من طالع من **انشاء الله** که عید دیگر به خان آرزو در مجمع النفاکس زیر چینه
 سالم مینویسد ایامی که در گجرات بود توفیق حج یافته زیارت بیت الله خانه دین خود آباد ساخت
 انفسا قاپیش از ایام حج بمدینه منوره رفته بود که ایام حج منقضی گشت در آن باب
 رباعی مذکور گفته مولف گوید انقضاء ایام حج ازین رباعی مفوم نمیشود خداوند خان آرزو
 چه نمیده مرا و سالم همان است که فقیر بیان کردم و در سنه اثنین و خمیس و مائتة و الف مطابق سفر
 بخر از حجاز سری بدیار و کن کشیدم و در خسته نیاید او رنگ آباد رنگ اقامت رنجیم و چند بار
 تماشا سی اطراف ملک و کن بر خاتم اکنون در دارالامن او رنگ آباد گوشه گیرم و از خاک
 آستان فقیر سرمد کش دید **ضمیمه عمر تنگ** مایه شخصت و یک کشیده و آفتاب مذکی لبها بام
 رسیده حق تعالی خاتمه بخیر گرداند پروانه بی پروبال را به شعله دیدار رساند فقیر عمریست
 که در میخانه سخن ساغری میزند نگاه گاهی از ته جرعه فکر خماری میسکنند هر چند میخورد هم پلے
 قلم را خایندم و سرگودانی او را در وادی تخیلات نه پسندم مکن جوزونی فطری دست از من
 برنیدار و وفات دارکشان کشان به سیزده تنگه معانی می آرد بهر کیف خاطر خود را باین جمع میکنم
 که ساحر فکر نه تنها بر من افسون میدهد بلکه بسیاری از کبریا دین را در دام خود کشیده دیوان
 فارسی و عربی فقیر مراتب است دیوان عربی سه هزار بیت باشد سخن عربی را بطرز حاصل دانستم
 و با آن افسون خوانان بابل میشکنم طوطی بندم با قمریان عرب و مساز نغمه سنج پوزیم با خوش
 نوایان حجاز هم آواز دیوان عربی فقیر در حریم شریفین و بلادین و مصر مشهور است و محافل
 عرب با باین غریب تازه وارد دهمور گویا شوکت بحسنار می از زبان من میگوید **س**

شنیده اندبستان بین کلام مرا | نوشته اند بر آب حقیق تمام مرا
 در عنوان کتاب سمت تحریر پذیرفت که فقیر در تمام عمر خود لالی گرانمایه سخن ابد است اغنیانه فروخته ام

و از شنا گسری رباب دول قدر فردی نیند و خسته گرد قتی ساز راه آخرت نوا ختم و رباعی را نوشته بسبیل
 بیت الله سا ختم یعنی سنگا سیکه اهرام مزین مکرین برتیم در شان راه با نواب صفیجاه طاب شاه بر فوروم
 این رباعی گذرا تیدم **س** ای حامی دین محبط بود و احسان به حق داد ترا خطاب صفت شایان به او
 تحت بدرگاه سلیمان آورد و تو آل نبی را بدر کعبه رسان به نواب بسیار محط طاشد و اعانت زاد و
 راه طبعی آید و در حقیقت نظم این باشی برای تحقیق مضمون آیه کریمه و غسلی الناس
 حج البیت من استطاع الیه سبیلاً است نه برای طلب نظام دنیوی اکنون برخی منظومات
 نو در ترتیب ردیف می نگارم و غزالان هم کرده خود را در میدان صفحه بجولان می آرم **س**

کرامت کن نه سال تشینی یوانه مارا	+	استی تا که گرسه دل دیوانه مارا
ز حسن خویش گن آباد حیرتخانه مارا	+	بده در دست زنگار بیوس آئینه دل را
میر از بلوغ بیرون سبزه بیگانه مارا	+	کریان را نظر بر زشتی مهان نیباشد
تو گردش ده برنگ آسمان پیمان مارا	+	درین محفل کن از دست مردم آبروریزی
در زمین سخن خویش بو و مشهد ما	ول	بے نیاز است ز تعمیر سر مرقد ما
میفرود شد خویش را اول خریدار شما	+	بے قتائی خود میسر نیست دیدار شما
سبگم سر راوند ابر پای دیوار شما	+	سنگه با شتم تا شوم در بزم والا بار یاب
پشاسد خوب مخلص صدق گفتار شما	+	صبوحدم ارشاد شد البته شب بر میخورم
گیر اتر است از سر زلف تو دام ما	ول	آتش تر اکتد اثر عشق رام ما
روزی که جام چشم تو گرد و بکام ما	+	چندین هزار میکرده را وقت میکنم
باتو محشور کردن اند ما	+	گرنه خود دور کردن اند ما
بے زور زور کردن اند ما	+	از گل من کشیده اند گلاب
طرفه کافور کردن اند ما	ول	تا تم بے حراست مناس
بسلم شانه شکن این طلسم شکل را	+	رها کن از گره دام عنبرین دل را
مکن بر اے خدا بے چراغ محفل را	+	چراز حلقه اسباب میروی بیرون
دانند که نافع است جراحت رسیده را	+	می داد چشم یار دل زخم دیده را

تو چاکری گرفت غزال رسید و را	+	نطش دید و وحشی دل را اسیر کرد
ضایع ساز حلقه که خمید و را	+	بیری رسید بر و طاعت تقسیم شو
آزاد کرد پیر غلام خردیده را	+	مازم به صاحب که سراپا مروت است
پیرا من سپید غلام سیاه و را	وله	منه و ر کرد پر تو نور شدید ما را
پرسر گرفته است بلای سیاه را	+	ظن بها عجب که پسند است شاه را
این بسمل آید از سز و با و شاه را	+	دل را بنجر جناب مقدس کجا برم
یک نمسوار و او شکست این سپاه را	+	عشاق را فکند ز پا طفل نور سی
با وصف اضطراب وطن کرد چاه را	+	چیران گوشه گیری سیاب کشته ام
بر طبیعت بچو او بگذار بیار مرا	وله	ای مسالچ دیده گرزگس یار مرا
هر که او دیدم طلبگار است دستار مرا	+	تا بدست آورده ام مانند گل شست زری
عرض کن وقت مناسب دیده اظهار مرا	+	ای صبا از حسن آداب رسالت واقفی
در چشم میرسد خط چند از چرخها	وله	دار و پراد دیده جمالت سرانخسا
شاه باش بر نسیم سفارت پناه ما	وله	با گل پیام گفت ز برگ گیاه ما
هر چند خورد سال بود با و شاه ما	+	تسخیر دل نمود بلور یکده واه واه
آتش شیشه بود چشم تاشائی ما	وله	سوخت از پر تو نور شدید جبینی دل را
گر کتان را انگنی در آفتاب ما جناب	وله	تا تو انانیت روزنا توان روشن شود
تنگ سلطان است در اقلیم او شهر خراب	وله	با و شاه با خاطر آزاد را آباد کن
تمام خشک شدم لیکن اینقدر باقی است	وله	بیا که چون گرم بیتیو چشم تر باقی است
ز مرغ بسمل و مشت بال و پر باقی است	+	توان رساند باین حضرت صیاد
چو شمع کشته مراداغ مغز سر باقی است	+	تو قتل کردی دمن سر خوشم ز سودایت
توان نواخت مرآه در جگر باقی است	+	چید از نزم تو هر چند کرد خا بوشم
سرمد در دیده اغور چه قدر ناساز است	وله	بست ظاهر که خود آرائی ناقص بیا است
بر پشت این براق زده آسمان گذشت	وله	دل با علویت خود از جهان گذشت

روزیکه تیغ قاتل من بر نفسان گذشت	گر دم بیان سنگ فغان طرفه قصها
بیار شد کسیکه برین گلستان گذشت	پامن نسیم صبح حدیث صبح گفت
حصار این چنین تازه صفت زقوم است	خپلیکه گردنخ اود میدد مذموم است
همیشه مرثیه خوان شیب در جوم است	خران گل چه قدر داغ کرد لبیل را
دل کرد هر چه کرد ز مخلص گناه نیست	گفته اوب دماغ مرانا پناه نیست
ایسینه که در قلمرو ما با و شاه نیست	در حیرت از خرابی احوال با پیرس
نور شید حشر بشین از یکبار بر نیاید	از پرده بار و گیرد له ابر بر نیاید
از خانه احتیاطا بیمار بر نیاید	دانی چرا نگار بش بر مخلصان تیغند
چوان نوشد و ذوق شکار پیدا کرد	سری بکشتن عشاق یار پیدا کرد
نوشاده می شده جا در کنار پیدا کرد	نمود آینه در پیش یار دانا می
چه واقع است که از ما غبار پیدا کرد	میوای کوچه جانانه نیست با اوصاف
هی همی ز گرد باد چراغم بجانماند	از گردش سپهر ایانم بجانماند
صد صفت وقت نشه و مانعم بجانماند	چون نیبه که از سر مینا جدا کنند
همان بهتر که این کس یار صاحب لعی باشد	توکل را نظر هر روز بر تو خدمتی باشد
سه گرفته سپهر از سپه کتان باشد	ز و ال دولت اهل ستم امان باشد
که وقت شوخی نرگس همین خزان باشد	ز چشم یار غلط نیست عشوه موسم خط
گر ادا مانع که ممنون باغبان باشد	من از تفریح این گلستان نظر بستم
چرا بجاشییه بزم من فلان باشد	عجب که با قدم خدمتی که دارم گفت
که آهوان حرم را حرم شبان باشد	مقیم دشت جنون پاسبان نیخواهد
اگر چه جاسک میجا بر آسمان باشد	یقین که باز بروی زمین فرود آید
هنوز عتیقه مندر ورنو جوان باشد	بوقت پیر شدن قدر رنگ و بوداند
پسند خاطر آزاد و استان باشد	کسیکه صدر نشینی گزید اوداند
کور از جنید دی قبله نمایم چوید	ز ابد ساده پی راه حند ایچوید

چوان

چون درختی که دو اند بزمین ریشه شاخ	زلف آن سرد و ته خاک مرای جوید
دارم دلی که عشق تمنای او کند	آتش بجانب کرده خویش و کند
مسال گل برنگ عجب در چمن شگفت	اما کرا دماغ که بر چپید و بو کند
با در نمود و رقی من قول مدعی	یکی بار لازم است مرار و بر و کند
غافل تری از و نتوان یافت در جهان	دیوانه که کوسه ترا آرزو کند
سر زلف تو بر زمین باشد	رسم صاحب دلان همین باشد
اگر چه طسرت کلاه تو جز ستم نکند	فدا تسلط این سرفراز کم نکند
نوحطان مرحمت تازه بکارم کردند	که بجان صحفت دل وقت مزارم کردند
صید پر لایع من قابل فتراک نبود	صید بندان چه پسندید و شکارم کردند
علم باید که بسردار فزون تر باشد	در فلزات گران تر ز جبه زربا شد
اول گنجینه این است که در هم سازند	بسم آرند اگر بازیت ابر باشد
لذت فقریدارنده افسرند پسند	سافر آب خضر را پس کنند پسند
و حدت اصل نه شد مانع شیرنگی فرغ	شوخی صن پرسی را پسند رند پسند
وار و بوقت در محفل قیاحت میکند	ایر در محتاب باستان عداوت میکند
تو بهار این چنین دارد خزان را در کنار	رنگ زرد رنگ باین معنی اشارت میکند
ای که سپهری ز بود خواهد نتوان صفت کرد	چون قصای حاجتی خواهد اجابت میکند
آه بیسوزیم و او نظاره ما میکند	آتشی افروخته ظالم تا شامیکند
عقده خاطر زلف تابدارت و انمود	شانه علاج ترانا ز مید بیضا نمود
ملک با آرام در زیر فلک چون بند نیست	دل فردکش در شکیج زلف او بر جان نمود
دل عنان گرداند از بار کن سوی دیگر	قبله را تحویل کرد از طاق ابروی دیگر
همچو زلفی که رسد تا کمر صاحب ناز	سیکته تابعدم سلسله عمر دراز
شرکان بدور مردم چشم سیاه او	استاد کرد کعبه بدور صفت نماز
دلی که زلف نگاری بود شبستانش	ز شاه بند فزون است شوکت شانیش

بیت و نام بسیار چه خرابی دارد	•	شش سرد می شود آباد اگر می آبی
بی وقت برنجیست و از ساز منج آبی	•	دارم چو وقت ساعت گویائی بجائی
تواند که نشاید بدینجا احدی	•	مگر آنکس که زنده بود جهان دستش روی
تو از کشیدن گردن همیشه در خطری	•	به تیغ و اسب شمع را از یاد و سری
فرنگ پوش رسا طرذ کافرستانی است	•	قدم نشا زبده ارالامان بختی ببری
که بسیل مشتاق همین میگروم	•	باطساب بوی سپهرین میگروم
من شصتفتم نمودم برنگ دولاب	•	یسگریم دگر و خوشیستن میگروم

بعض ابیات از دیوان فقیر شرح طلب است لهذا بقول عرب صاحب البیت
 ابسره بالبیت در اینجا شرح آن صورت ترقیم می پذیرد که حاجت رجوع بجای دیگر نماند

سفینه نزلی است در نگاه مرا **قوله** سواد و شت بیاض است سیر گاه

و شت بیاض نام سز زینی است از خراسان

نخا ارم آب رکتا باد و گلگشت مصلی را **قوله** که خوش کردم کتاب ز مزم و رکن و مصلی را

صحیح است بسوی بیت نواحه حافظ که **قوله** به ساقی می باقی که در هبت نخا ارم یافت
 کتاب آب رکتا باد و گلگشت مصلی را **قوله** در بیت نواحه حافظ سکه چیز مذکور است
 آب و رکتا باد و مصلی فقیر هم در مقابل سکه چیز آورده ام ز مزم و رکن که نزد محمد ثلین
 رکن مطلق عبارت از حجر اسود است و مصلی که در قرآن واقع شده و آن نزد من مقام
 ابراهیم مصلی و ز مزم و مصلی در همین مسجد بر نزدیک کعبه اند

مرا مشاهده شد در مدینه نبوی **قوله** که آب خضر خاک شفا است جلوه نما

خاک شفا قطعه زمینی است مشهور در مدینه منوره که حضرت صلی الله علیه و آله و
 اصحابه و سلم از آن خاک بیمار را فوراً نهند و شفا یافت فقیر آنرا زیارت کردم و خاکی برداشتم

چهار تا نخی زده در دل بلال الماسی **قوله** که در مواجبه مصطفی است جلوه نما

بلال شکی از الماس تراشیده در دیوار روضه شوره جای مواجبه ضبط کرده اند

قدای خاصیت وادی عقیق شوم **قوله** که گرد رنگ روانش علاج تشنه لبی

در حدیث

وادی عقیق نام وادی مشهور قریب مدینه منوره فقیر زیارت آن عقیق مبارک مکرر خوردنی
 حاصل کردم ذکر وادی عقیق در اشعار عرب بسیار است و در اشعار فارسی مخصوص فقیر
 عمده پیش از همه در کار جهان سعی کند **قول** سرعت منطقه از دانه با افزودن است
 سرعت دانه منطقه البروج از دانه صغار زیاد است **تفصیل** از کتب بیست باید جست
 اشکم به عشق آن بت هندو برآمد است **قول** دریای گنگ ازین هر مو برآمد است
 معتقد بنودان این است که دریای گنگ از موسی سرکی از مقتدایان ایشان برآمده
 خط مشکین خال رخسار ترا بر سر رسید **قول** فوج هندوستان بتسخیر ملک عنبر رسید
 ملک عنبر حبشی امیری است مشهور از امراء دولت نظام شاهیه دکن با دوشاه دهرلی
 پاره با افواج بر سر او فرستاده **تفصیل** در تاریخ نامها مسطور است
 مذر ز آفت منون خویش باید کرد **قول** که آفتاب ز بیداد ماه میگیرد
 ماه از آفتاب اقتباس نور میکند و کسوف آفتاب از جیلولت ماه می شود
 اگر سنگ است آنهم با محبت نسبتی دارد **قول** که مقناطیس با قطب شمالی الفتی دارد
 مقناطیس دو خاصیت عجیب دارد یکی جذب آهن دوم عشق با قطب شمالی و مدار
 قبله نما بر عشق مقناطیس است چه مقناطیس ابر بازوی راست مرغ آهنین قبله نما
 میزند و اثری از مقناطیس در زمینها دیده شد از چرخ زون بازوی راست مرغ
 خواه خواه بظرف قطب شمالی می ایستد بنا بر عشقی که با او دارد پس فرورشد که
 متقارم مرغ جانب قبله ایستد و زون مقناطیس بر بازوی راست در قبله نما می ایستد
 شرق است در قبله نما می ایستد و دیگر جای میزند که سمت قبله راست آید مولف گوید
 که مر از قبله نما این سخن یقین گردید چه که خضر راه شود سنگ گر خدا خواهد و در اینجا
 نیز نگی قدرت الهی را تماشا باید کرد که جدی یعنی ستاره قطب علوی است و مقناطیس
 سفلی آن جرم نوزانی و این جسم ظلمانی و در میانه فاصله از زمین تا آسمان هشتم با وصف
 انبیه بعد صورتی خداوند با هم کدام قرب مصنوعی است که معتقدی کشش محبت گردیده
 و معامله مقناطیس با آهن و کاهر با با کاهر همین حکم دارد از اینجا است که اگر شخصی بر به صورتی

عاشق شد بجای طعن نیست که حق تعالی نسبتی خفص در میان هر دو پیدا میکند که نشاء عشق میشود و
 عقل در ادراک آن عاجز است تقاطعین در قاموس لغتین معجمه است و مشهور بقاف شده
 نقش است عجب دایره بندی خطش | قوله | کز سایه خورشید جمالش خبرم داده
 دایره بندی دایره ایست که آنرا حکماء هند وضع کرده اند برای علوم کردن سایه اصلی آفتاب
 و قضا بناه شناختن وقت نماز ظهر و عصر برین دایره گذشته اند

سبکتگین کمرت را غلام حلقه بگوشش | قوله | از دایع هستند و خال تو آبروی ایاز
 سبکتگین لقب نام پدر سلطان محمود غازیت تگین کمر را گویند چون باریک میان بود او را
 سبکتگین لقب کردند و سبکتگین در بیت فقیر از ان قبیل نیست که درین بیت شیخ سعدی افتاده
 ای که نصیحت کنی کز سپی او دگر مر و | در نظم سبکتگین عیب ایاز میکنی
 و همچنین در بیت شیخ کمال خجندی | چون بنظاره آدم بهر شکار دلبران | دم دل سبکتگین ز لب ایاز یا ختم

چهره درین هر دو بیت عشق سبکتگین با ایاز مقصود باشد این خلاصه واقع است و در بیت فقیر
 مقصود و مقابله شایه با غلامی است و عشق سبکتگین با ایاز بر آیران گرم گسترش و مرض
 میشود که شخصی با فقیر معارض شد و اعتراضات بر بعضی ابیات فقیه بقلم آورد و این
 کسبه رسمی است که معاصران تصنیف معاصر را در میزان اعتبار نمی نهند و کمر بهت بر شکست
 او می بندند هیچ مصنف در هیچ عصر ازین بلا محفوظ نمانده تا بسجد یک مشرکان برکت تاب فروش
 سخن ازل تعالی شانه ایراد گرفتند و ابو یوسف مسکنه یافتند زبان در کام کشیدند

مفسران آورده اند که بعد نزول آیه کریمه انکم و ما تقیدون من دون الله حصب جهنم
 این الزبیری گفت لا خصم محمد آینهی خصومت میکنم محمد را پس نزد حضرت صلی الله علیه و سلم
 آمد و گفت آلیس قد عیدت الملائکه و الیس قد عیدت المسیح فیکون لیلولا حصب جهنم
 یعنی آیا نیستند که پرستنده شده اند ملائکه آیا نیست که پرستیده شده عیسی علیه السلام
 پس پیشوند اینها همیشه در شیخ حضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود ما اجملاک بلنفة تو ماک
 چه جاری تو بزبان قوم خود زیرا که کلمه ما که در آیه واقع شده موطوع است برای غیر ذوی العقول
 و ملائکه و عیسی ذوی العقول اندلی اگر کلمه من که موطوع برای ذوی العقول است در آیه

می بود اعتراض مذکور و او می شد ابن الزبیری جواب دندان شکن شنیده و دم در کشیده الحاصل
یکی از ملازمه فقیر رساله در جواب اعتراضات آن شخص نوشت چون آن ابویه از فقیر فرا گرفته در
کتابت آورد درین محل چند اعتراضات و جواب با خضار عبارت ثابت میشود
بعضی شواهد که بعد تخریر رساله بنظر در آمد نیز الحاق می پذیرد آزاد

مراد سوختن چون پروانه آخر حرف گرم او از خوابان جهان آتش زبانی کرده ام پیدا

متعرض گوید و سوختن بمعنی سوختن نیامد بلکه سوختن آمد چنانچه ظهوری در
دیسانچه خوان ظلیل فرموده که یک بیت سوختن و یک بیت و سوختن نباشد و استاد

سراج الدین علی خان آرزو فرمود که سوختن بمعنی سوختن نیامده استی کلامه محیب
گوید و سوختن بمعنی باز سوختن یعنی دوباره سوختن است مثل سوختن زغال چه

بمعنی باز آمده شیخ نظامی در حکم دارا گوید از خلق آنچه ان پند را بد
که سگ دانه بید خداوند را بد و حاصل معنی و سوختن تمام سوختن است چه در

آتش اول قوقی در زغال میباشد و در آتش ثانی تمام سوخته خاکستر میگردد و پانزده خان

گوید که گویند و اع سوز که و سوزی از غمش خود را تمام سوخته و دانه سوخته

و میرزا صاحب میفرماید سوختن علاج تب عشق میکند این در در بیان نمود
می توان نمود و در فقره ظهوری و سوختن بمعنی ایجابی است و معنی کلاش اینکه

یک بیت سوختن اول و یک بیت سوختن ثانی نباشد مؤید این معنی کلام میرزا صاحب است
که سبب میاید قیاس زور هر می میتوان کرد از خار او چه که از سوختن گردد

عیار سوختن پیدا بیان معنی بیت اینکه زغالی که در آتش اول میراد سوخته میشود بی زیاده
و نقصان در آتش ثانی خوب در میگردد الا خوب در نیگیرد و نشاه می را با آتش اول

و خار را با آتش ثانی تمثیل کرده میگوید زور هر می از خار آن توان ریافت چنانکه
چاشنی سوختن از سوختن پیدا میشود و نسبت معنی سلبی و سوختن بخان زنده است

مخص است چرا که در مجمع النفاوس زیر ترجمه تشبیهی کاشی این شش می آرد
از حکایت و سوختن بمن بکنند از سوخته است چنانم که و توانم سوخت

و درین بیت و اسوختن صریح بمعنی سوختن ثانی است کیسکه این شعر در تالیف خود ایراد میکنند
 چه طور میگوید که و اسوختن بمعنی سوختن است و نیز در ترجمه محمدرضا فی مشهد می نویسد
 و اسوختی وارد مثل ملاحتی که بسیار گرم گفته این عبارت هم مثبت معنی ایجابی است
 و نیز در ترجمه میرزا بیدل می آرد **س** بدایع صد کلف و اسوختن از خامی هست **س** چو ماه
 از خانه خورشید گر آتش طلب گرم **س** میرزا درین بیت و اسوختن را بمعنی ایجابی استعمال
 کرده اگر بمعنی سلبی میبود آرزو البسته **س** خطبه میگرد **س** آزاد **س** حرف و نیا در کتاب
 سینه شایان حک است **س** گر کنی الحاق در قرآن سزای کز تک است **س** معترض گوید
 سینه را کسی تشبیه بقرآن نکرده مگر تشبیه دل آمده است انتمی مجیب گوید سینه را
 کتاب گفته اند نصیر احمدانی گوید **س** قریب سینه پر دایع و الووس نخوری **س** که این
 کتاب غلط نقطه ای شک دارد **س** و ظاهر است که تاظم اول کتاب سینه گفت **س**
 از ان اطلاق قرآن بره نمود بر مطلق سینه اطلاق قرآن نکرد چنانچه معترض فهمید
 مع **س** اگر مطلق سینه را قرآن گویند چه صفات آن زبان زو خاص و عام است که علم در
 سینه بر که در سینه وقتیکه سینه را محل علم گفتند و اطلاق کتاب بر آن کردند اگر کسی استعاره
 قرآن که کتاب الله است کند چه باک که باب استعاره **س** و نیست و کتاب الله و کتاب الناس
 در هیچ صورت تفاوت ندارد **س** آزاد **س** فرق پیران خرابات تماسا کردم **س** که
 بر صبهای کمن باز جو انم کردند **س** معترض گوید فرق بی تفتید لفظ عادت بمعنی
 فرق عادت در کلام سلف و خلف مستعمل نسبت مجیب گوید قاعده مقرر است که مطلق بدالات
 قرنیه مقید میشود و لفظ پیران خرابات و صراع ثانی قرنیه واضح است جو آنسے دوباره
 سواهی فرق عادت چیست لیت الشباب یهود که در مقام تنی میگویند مشهور است
 بولوی جامی در سلسله الذهب جائیکه بجزات انبیا بیان میکند میفرماید **س**
 از ولی عاقلی که مسموع است **س** معجزان نبی مینوع است **س** درین بیت لفظ
 صنارق مطلق است بقرینه ولی و معجز مقید شد **س** آزاد **س** جای عشق
 و دورکتار حسن **س** بر شاخ گل درست کند خانه عند لیب **س** معترض گوید اطلاق **س**

خانه بر آستینان طيور نياده مجيب گويد آمده امي سي شما گويد مراد و محبت از چمن بجان
 يسازد و گل غزم سفر کرده است و بلبل خانه يسازد و کاتبی نيشاپوری گويد استخوانها
 ضيفت است پنا و دل زار به خانه بلبل زمانه ز خاشاک بوده و محتشم کاشی گويد
 مرغ دل محتشم خسته راه خانه کمان خانه ابروی تست و ششخ علی نقی کمره گويد
 بهر آهي چو گل لرزد دل تو نين ناشادی به تر لرزل فدا اندر خانه بلبل زهر بادوی
 و نظيری نيشاپوری گويد چو عريان شد چمن مرغ از ضرورت خانه يسازد و چو قحط گل
 بود بلبل باب و دانه يسازد و سلیم طهرانی گويد سبب گل فروش را مانده
 خانه بلبلان اين گلزار به و کليم مدافعی گويد در گلستانی که زيان و بلبلش همچنان اند
 چشم بستم پيش ازين در دیده جای خار نيست و آيمدی رازی گويد
 چنديه ويرانه سن خانه نسازي به تر رسم که تو هم بن ديوانه نسازي و آسير
 شهرستانی گويد بهمين قدر اثر عشق خانه سوز بس است که برگ گل شده ديوانه
 خانه بلبل به آرزو بيت بروی يا عقيق و بن بود ناياب به ز خانه ماند درين نسخه
 سرخی سرباب به مسترض گويد عقيق و بن مشتمل نيست مگر عقيق لب مجيب گويد
 مستعمل است ميرزا صاحب مي فرمايد اگر نه فکر عقيق و بان او باشد به کسی علاج
 جگر کسی آتشين چه کند به آرزو در مرثيه فرزند خود مير نورالحسين که در شلاله ثمان و تين
 و مائه و الف انتقال کرده گفته قیامت بر سر اين بوستان رفت که یک گل
 داشت آنهم نوجوان رفت به مسترض گويد گل نوجوان کسی از سخنوران پير و جوان نگفته
 مجيب گويد گفته فواجه حافظ فرمايد ای صبا گر بچوانان چمن با زری به خدمت
 من برسان سرو گل در میان راه و دوشی یزدی دروا سوخت گويد نوکلی گو
 که شوم بلبل دستان سازش به سازم از تازه جوانان چمن ممانوش به و نوری
 هر مزی گويد به نظر پير و جوان ای گل رعنا با تست به پير گروی که جوانی و نظر
 با تست به در هر سه بيت استادان معنی گل مجازی یعنی اطلاق آن بر انسان است و چنين
 در بيت ناظم و اطلاق جوان بر نباتات معنی حقیقی خود نیز آمده کاتبی گويد نهاده پای

در آب و قیوح میانه برف + چرا که گرم مزاج است و نوجوان تر کس + و نخستم کاشی گوید
 سه سرو جوان با همه آزادی + پیر غلام قد و بومی تست + و ظهوری تر شیری گوید سه
 نیل نم تو کشور جان را فرو گرفت + چون خوری که تحمل جوان را فرو گرفت + و نیز صاحب
 میفرماید سه ریشه مثل کهن سال از جوان افزون تر است + پیشتر لیستگی باشد بدینا پیرا +
 آزاد سه صاحب طرف می آید قیوح نوشی و بشیاری + نه اند هر کسی گلگون صاحب
 را غنا داری + مسترض گوید صاحب طرف بجای عالی طرف هیچ وجه درست
 نشود زیرا که هر که طرف وارد صاحب طرف میتواند شده عالی طرف پس اینجا عالی طرف
 باید گفت مجیب گوید بقاعده اصول مطلق صرفت بفر و کامل میشود چنانچه لفظ صاحب بدل
 که مراد از آن فردا اعلامی دل است و آن همه مردم دل دارند و همه اصاحب بدل آن گفت
 میرزا صاحب مطلق را یعنی طرف عالی استمال میکند و گویا از زبان ناظم میفرماید سه ز
 قام هر طرف از جادرنی آیم + شراب کهنه ام از شیشه جوشیدن نمیدانم + و نیز مرزا میفرماید
 دریا و لان می از دل خم نوش میکنند + آنرا که طرف هست بسا غریه حاجت است +
 آزاد سه آزادند اریم سر شکوه خاری + چون غنچه گل پاک بر آید نفس ما + معترض
 گوید و مثال کلامش انکه غنچه را نفس نیست بجای غنچه گل نگویند باید گفت مجیب گوید میرزا صاحب
 انما فت نفس غنچه میکند و میفرماید سه ز جوش گل نفس غنچه پر و گی شده است + فرغ
 بال درین گلستان مینر نیست + و نیز میفرماید سه از جوش زبان غنچه من تنگ نفس
 داشته + میرانی روی تو مرالال بر آورد + و نیز از بیدل غنچه را صاحب نفس بطور عجیبی
 میگوید که سه هر طفل غنچه بسبب درس صبح نیست + هر صاحب نفس بسبب نمیرد + علما
 نوشته اند که تشبیه برای اثبات مدعا از جمله دلائل است و بروقت شناسان پوشیده نیست که
 در بیعت ناظم تشبیه قوی است زیرا که مشبه و مشبه بر از یک جنس باشد یعنی نفس تکلم و نفس غنچه و این
 دلیل تراست در اثبات مدعا اگر نکمت گل گویند مشبه و مشبه باز یک جنس نمی ماند و قوت تشبیه
 قوت میشود و اینجا بحث معترض و مجیب تمام شد بعضی آیات دیگر هم که بعضی مردم شبهه کردند و فقیر
 جوابی درم قلمی میشود آزاد سه آزاد از سواد سخن سرسری مرو + صد بار گرنگ زده باز کن احاطه

میرزاخان رسا مخلص نشی نواب صفیاء غفران پناه گفت که زون مسجود شده گفتم شیخ
 نظامی در شیرین خسر و میفرماید که چون بر جمال نازنین زد و کلاه بر آسمان سر بر زمین زد +
 میرزاخان گفت این قاعده امر و راز دولت شمامرا حاصل شد و این میرزاخان همان است
 که ترجمه او در سر و آزاد قلم آورده عزیز بود فقیر را قبله اشعرا می نوشت با آنکه مصداق این
 کلمه نیستیم در ماه شعبان سنه اربع و سبعین و ما شاء الله در حیدرآباد برمت حق پیوست
 به استخا آسود مولف گوید که شیرازة نظم میرزاخان به هم شریفتر او بسیار بی تاریخ و فاسد
 او خرد گفت که پیوست بر حمت آئی که میرزاخان بسیار شوخ طبع بود تاریخ تعمیر خانه طیبی صحت
 خانه یافت آزاد که زابروی خود را کرد قاتل من + شهید این دکان مهره است بسمل
 من + مصعاصم الدوله شاهنوازخان شهید مرحوم گفت که در کمان مهره قطع اخافت شده
 گفتم کمان مهره ترکیب ضافی نیست بلکه ترکیب متزاجی است از قبیل بلیک شیخ سعیدی
 شیرازی میفرماید که مرغ دل صاحب نظران صید نکردی + الا کمان مهره ابروی خمید که
 و شیخ اودعی اصغمانی میفرماید که چون کبوتر لطیفیم که مرا غمزه او + کمان مهره ابرو
 کبوتر زده بود + و خوابو کرمانی گوید که مرغ دل صید کمان مهره ابروی تو شد +
 چه کمان است که پیوسته کشد ابرویت + و سلیمان ساوچی گوید که هر کجا مرغ دلی بال
 کشاید فی الحال + کمان مهره ابرو هوش اندازد + آزاد است عجب عنایت متنازید
 ام آزاد + بدایع بنی هنری برگزیده اند مرا + و له دیوانهای چشم ترا طرفه طور است +
 زگس کلاه بر سر خود و اثرگون گذاشت + موسویخان جرات اورنگ بادی نشی اول
 نواب آصفیاء غفران پناه گفت مدخول لفظ عجب و طرفه بی باکتمثل میشود چنانچه
 هر دو درین مطلع میرزا صاحب است که آن زگس بجای عجب هوش بالی است +
 این ظالم مظلوم مناظره بلالی است + فقیر شاید هر دو از کلام میرزا صاحب گذراندم
 دید نیست که حیران تماشا می تو نیست + قامتی همچو سنان تو عجب حلقه ریاست
 و له سر و از زمزمه فاخته موزون گردید + نفس سوختگان طرفه اترا دارد + ترجمه
 موسویخان جرات در سر و آزاد تحریر یافته مشارالیه ششم شعبان سنه خمس و سبعین ما شاء الله

جهان فانی را در دایع کرد و در سواد عربی او رنگ با دم فون گردید مولف گوید ~~سوسو نیان~~
 ز کلمه گوهر باره آید و در شعر و انشای او گفت تاریخ رطقتش آزاد بود کرد بر است
 و در این دنیایا ~~سایق~~ گذارش یافت که فاضله فقیر از سخن عربی و فارسی گرانمایه است
 و در آفتاب معنی روشن صاحب دو سایه و این دعوی بر آن بر طلبید لهذا تحریر اشعار
 عربی هم تر و زرافتا و اما صد حیف که فارسی نویسان بجهت از زبان عربی الف ناطق تا شخص
 میتراشند و در شماره عمیق بین را بنوک کلمت عالم تر کانه میتراشند و مع ذلک این هم است
 که در هر جزو زبان اشخاص پیدا میشوند که کتاب را از دست کاتبان صحیح نویسن
 مینویسند و نسخ غلط را از فرط شوق فن تصحیح میرسانند همین معنی خاطر خود را یک گونه
 نقلی بخشیدم و این اشعار از دیوان عربی بترتیب ردیف در سلاک تحریر بخشیدم

فذكرت اخواتنا من البحر عمار	ول	دعوت و فوادى اسى فافتر با
و بعد ماسک علم انبیا و همبا	+	حقیقت اینتی ان لایف رقتی
تسلی دمن پروشای و فیہ فانقلبا	+	و اینته یوم سارا القوم من اضم
یروح فی عقب المشوق مضطربا	ول	و حسن الی بدر النقای النیارب
و اذرن اشباه النجوم الثواقب	+	اروم من الزور الیقبل ارضها
سقی الله ایاها بحوم السحاب	+	تر بنیا الرایا ایب انطشی
و صورتی فی القلب فرتبه لازب	ول	رسم الالمطوق الاثلاث
ازال عنه الطوق بید منات	+	قالت فتاة یا نسا و دوز ما
جلت سلیمی بجهت الخضر است	+	فاتیق نمش الی محل جلوسا
ایوم یوم الخط المنظر است	ول	یشک یا سلمی حمام اللوسی علی
تفتد عالی فاسمی قول ثالث	ول	یا ایسا المعنی به و تک ساریه
شقت الحب علی ما فیک من عون	+	شیت عطفک عنی ایوم مقتسفا
و کنت فی سالف الایام منقرمی	+	لاکان قلب خلا عن کی لا عیبه
ولا عیون بها الامواد لم یح		

فقدت عقيق متلبين بالبطارية	وله	الاسلم في بودتسا ربا
وتجبله نطبا في الوشاح	+	فيا الفوزان وجهد شمس
وما انمي سوسى عدم البشار	+	لقد سفلت ومى بابى قمبيس
توخ عسانتق بدم المذبح	+	ولم اك راجيا من سوحا ان
داوركت المراتة في السباح	+	فبا لفاق من عليت وسار
مرينيات بن قومي اصحاح	+	والحساظ الحنم ايد عين تخو
فصل انا نقيض سلع لواحى	+	الايا عسم راتة ابن شرس
سواسل سطرته الماء القراح	+	وللاارتاد من جسد واک ورا
من بسدا سقت اليتيم راحا	وله	نست فوادى مقلة سكر انة
يا للقيامة ان يكن صواحا	+	الحساظها المرصه قلن برينه
وصلن الينا بعد طي الفراح	وله	حقوق علينا للراح الفواح
وما نبيت عمد الحى في الشدايد	وله	سقى الله طيرا قيدت في المصايد
ولكن رضا الصيا واعلى القاصد	+	فان شين يجر من الحبائل الجوى
قد جبتنى بشاتم الاوراو	وله	روحى فداك يا نعيم الوادى

آوراوانام موصنى است وجمع ورد بسنى گل

ولفصنسا يلى مسام شادى	وله	شاديت قبر استخطل اراكة
قتلة فالتة من الاخباد	+	فالت من فى القبر قال ميم
اخشى ابى واخى وكل النادى	+	فالت لفضننى بهك فاستفوق
وعجرت عن تدبير منع فوادى	+	كترت ناظرته بجهن مانع
ورثيسا رضيت لعفل العادى	+	قلت مطوقة على يد صائد
فصل ايه منة الصياو	+	قالت حيوة السا شقين مصيبة
يترنم الاجراس ثم الحادى	+	بملت عيونى يوم سارت ايق
جرس كسر لا نوى من لادى	+	وكان قلبى لاشحاسنى اثر

نار الزنا ونديته فولا ذرا	✦	نار الودا ونديته فتلاذ
بثقت تارة رايت قوادبا	✦	حجر الصارم لخطبا شما ذ
اصمى التلاذ لخطبا في مرة	✦	الله اكبر ما اشتد لثنا ذ
لني على شرط الوفا ثابت	✦	ونز يد اميشاق الحب لسنا ذ
آزاد من حيدر النبوة كاسرع	✦	ويراعنه نهر المدينة بنه
ذات جزا الله خير مشدي	وله	فشميت منسا في الضريح عميرا
ولقد اتى فطن رطيب تربى	✦	فسرت بو تخفيف العذاب كثيرا
ازاد فطن واسط ويراعه	وله	وبها انسا داسكر الا هو ان
المنوق في القلب اسليم من لومي	وله	لور اسكني بيت المقدس
ار ايت قد فسد الغزال الحاشي	وله	من لي من الاجاب بالاحواش
عطف على اطار ذى المعصا من	وله	جاد الريح دهن في الاقفاص
من ذالذى يسى لوجه الله في	✦	تخليصا عن محبس الفتاص
داوى محبك ياسلى من المرض	وله	ان مات قاله بهر لا ياتيك بالنعوض
لا يستمن بفضبت الا طاطا	وله	ثقلت ما معمن بالاقراط
بارع الناس قلوبهم بكتاظ	وله	وشدت سنا وقيمة الا الحاظ
فنت الله يا صيا و طير الا جارح	وله	اتقتلسا وقت الثمار الا بارح
عليك تبسب الا يارق رافة	✦	انجلبا قفرا يقتل لسوا حج
وما لك تطوى الكشح عن خرقه الموى	✦	فتدج ربات البيون الدوام
انطع من نخسلى الجسم للفتة	✦	ونجسدني لفضيح خط المسامع
فان رمت ان تجرى بسلسال كوشر	✦	فعل سبيل الصا وطات البوانع
لقد تال يوما للهطوق فتائل	✦	صفقت على ايدي الخطوب الزعانع
فتال له ان المسد له غرة		اذا صل سلطان الموى في الطبايع
ابن الفتاد الممنى والاصبع	وله	يا ليتني نفي سوجبا المرزع

بها

ول	عشق الوری شاد انقا کنش	لیسوا کنشلی فی عیون انصف
+	ظهار الانام الی المعین بسدریم	والیتون فکریا ادا مہ لم یوصف
ول	یا صلیح من مثل المفرد بعشق	ہو من بتا شیر ابولا و مطوق
+	او ماتری لونا رما و یالہ	بدا معقون انہ منحسرق
+	لہ حساب رامتہ انت آتہ رحمہ	لا سیما تک بالفقیہ ترفیق
+	یروی جہالک غلق قبل الذی	ستیان ہوا معقون والی بروق
+	قلبی و قد عیت اراک عالج	کبری با وکیاشا متفردق
+	استاقتت ثمراتہن علی الشری	و خواوی الصبا بی بن معلق
ول	یا طلبیہ فتننتی این مرعاک	و حیث اصحت عین اللہ ترعاک
+	اری عصون النقا یرقصن قاطبہ	لقد تماثلن نشوی من حیباک
+	ایا مسامتہ جرمی انت غائبہ	ما نما جبل انقا دشواک
+	ویا شبہ سلح انت نائبہ	پایستہنی ار توی یو با بر باک
+	ویا نوریۃ رضوی انت فی کبہی	من الذی فی کلام اللیل ذکاک
+	وظلت یا لیلۃ ظلماء فاققری	انظن ان قلمت السہی ثریاک
+	ویا سحاب النفا اصبت منحلہ	علام انت علی ارض النقا باکی
+	ویا خرامی اللوی عطرت محفنا	صوب الاعمائل والاسرار رواک
+	ویا صبا انت بالرجوی معللہ	مبین فسح الاکسام جیاک
+	ویا غزال الحمی ایا ن تلطف بی	لیک ناظرۃ اعداق اشراکے
+	ویا سدا و صلی آزا و نا کرما	ایس ہوا قدیسا من ندماک
ول	جنس الکرائم طیب بالمال	لا یارکون لی کیر الببال
+	لا تملک العین الموع لانا	عین وقفنا علی الاطلال
+	عیننی باطفال الدموع قریرۃ	یعین فنی کمی و فی اویا کے
ول	ایکی فیسا من لام لاک با ہلا	لہ انصف کیف انہ سبالا

المذبح يمشي صخرة العبد في منى
 سرت كراما ارواح وارتة منديل
 اجبت قتل غزلان التلال
 نصف سيف اللهاية على لطفنا
 سمرغ في عمود البسان عصفين
 الا يوم الهوى في سرور
 رايت الامس في قفص سحرة
 يقول من الذي انا ليسير
 سلمت غزاله دارة الارام
 فعل انيسم الرغبتى سمجتى
 تخشى العساج ان يدومى فانيا
 الصب في يد العزام قراسة
 شاؤا تمكن من فوسندل
 ما لله لا ادع العسرام بسلة
 جزولي في ضلوع المنصرم
 شادوت ساجحة على يد صاكد
 قالت وتذرت وموت سلسلا
 سقى الله النفس غنيا سجونا
 قتل شجراتها حملت شارا
 ويل ارتاح نيسا مستظلا
 اري فوادى ذكر النجد شجيرة
 يا غيث عفر كالبسارك حمة
 ان ونحن الظاسون كرامته

ونزج من المشانق ان تقيتلا
 وادوت الى المصدوع لقمه صندل
 بدان زينت ابدم العسرا
 في الهلال كاسية الجمال
 فكيف انال يا اهل الجبال
 كما في ومسا وقت الدلال
 يمن الى الجسد اول والظلال
 يعقلنى بطرفاء العوللى
 ادت الى المشتاق منك سلام
 ما تغسل الارواح بالاجسام
 لقد غسابة شفت اسقاسى
 معلية سقيت لعموم غمام
 ينطت عسلايق عيشه لضميرام
 يز داوان امر عسلى بطام
 ما لله خير من فوادى موم
 نقلت الى قفص من الافسان
 في اجزاء العيش في البستان
 وزاد غصون روضت نوا
 ويل شراتها بلغت اودا
 ويل القى بسا طبيا عطوا
 يا ايسا العوم قولوا كيف اسليه
 انت المفيز على الخائل ربا
 سماك من ارجى السحاب ولبا

لفظ اولی ابهام دارد یعنی ابرو بینی و اول الی الله از مخالف فقیر است در مباح نبوی

ول	تسبت فخرنا و جهات سرا	ول	مشقتا معجزا من سید العرب
ول	حسن شو قاسم المندامی	ول	حنین جندع علی الحبیب
ول	یا طبیه بخت بدر خطا بسا	ول	هل تفرحین بظفک المندامی
ول	او ما رأیت خذاله وحشیه	ول	عجا کلت النبی المبتدی
ول	سرت اول الصبا من نحو کاظمه	ول	هتے ظفرت علی فوج من لکده
ول	ان الصبا لذوی الحاجات نامره	ول	و بالصبا نصر الممتار من بادو
ول	رشیقه اشبیت فی مشبها شجرا	ول	وعاه من هوادی النجم و الشجرا
ول	یا عارض البطار اضمکت داسا	ول	لانت رکوت بالعضون النواضر
ول	افضت علی العطش سبابا مغیبه	ول	واظلمت راس المصطفی فی المواجه
ول	احماتمه البطار انت بسا من	ول	وانا المقسیم بوقع الاخطار
ول	قفقتدی من نار عن جیرانه	ول	بذ السری سلک لاجبار
ول	او ما سمعت وانت من ام القرهی	ول	بجانه خدمت نزل النار
ول	واذ کرنته حسام فوق غضن	ول	انا شهید الحصى بید الرسول
ول	خلیل انا نار فون عن الحی	ول	قفانیک من ذکر صیب و منزل
ول	یا حادی العیس رقاب و مرته	ول	اذبت تسلی و حق العیس بانتم
ول	ای نری سائق الاطغان انجش	ول	نساء عما یغنی من ایدة الامم
ول	اری و بیضا سری من نحو کاظمه	ول	یشیم سبها الریان عطشاننا
ول	یکول البسارق الجفاق بر دمه	ول	ستسقیان من کریم فاث ظماننا
ول	رجبت عن حسن مخضوب لبنان الی	ول	ذی اصبح دمیته من ولد عدنان

بجانه خدمت نزل النار

حرف الباء الموحده پدر جرمی بدری است لبریز انوار کمال و عطار و است مخترع بدائع مقال شاگرد می همکر فارسی بود در عهد دولت خواجه بهاوالدین صاحب دیوان به صفهان افتاد و بواسیله مداحی او ابواب جمعیت بر روی روزگار

خودکشاوری از نظر فواج این با علی گذرانید

دریا و محیط است و کف فواج نقطه	پوسته بگرد نقطه میسر و در خط
پزدورده تو کلمه و سه و درون و وسط	دولت ندهد خدای کس را غلط

فواج این رباعی فی المبدی بر پشت رتبه ثبت نمودند **س** یصد بره سپید چون همیشه بطور
 دروی زیساری نبود هیچ نقطه از گله خاص مانده از جای غلط به چوپان ندهد بدست
 دارند خط به اشعار شکر محسنات علم بدیع بسیار بنظم آورده و قصیده عربی ابوالفتح
 بیست و نهم را ترجمه مستعدانه موزون کرده این ترجمه هم قصیده ایست ترجمه یک بیت
 به یک بیت میکند تمام قصیده با ترجمه با فعل حاضر است مطلع قصیده و ترجمه آن ثبت میشود

س زیاده المرئی دنیا نقصان	درجه غیر محض انجیر نقصان
هر کمالی که دنیا است همه نقصان است	سودکان محض تکومی نبود خسران است
از محالین اوست بعد تنزل	گرچه بر بنده بود خدمت عشقت واجب
بهست و اجبتر از آن خدمت دستور انام	بود کتاشه و رتذکره خود این غزل تمام او آورده

س با حقیق لب اولعل بدخشان کم گیر	س با گل عارض اولاره لیمان کم گیر
سمن سرکش سروسی پیش گو	قد یارم نگر و سرو خرامان کم گیر
با وجود لب لعل و خط مشک افشانش	یا و ظلمت مکن و چشمه حیوان کم گیر
شب تاریک گرت وصل میسر گردد	بازش چشمه خورشید و نشان کم گیر
غمزه اش بین دو گرشوخی جبهه کم گوی	خط سبزش نگر و سبزه لیسان کم گیر
وصل آن لور پری چهره گرت دست و بد	نام جنت مهر و ملک سلیمان کم گیر
اگرستایل تماشای گلستان باشد	در مجالش نگر و طرف گلستان کم گیر
بدترین منزل ویران بد نخواه توراست	از اقالیم جهان شهر عنفان کم گیر

طرفه انیکه در دیوان فواجی کرمانی همین غزل تمام بنظر در آمد و قطع چنین است
 فواج این منزل ویران نه باندازه تست **س** از اقالیم جهان خطه کرمان کم گیر
 خداوند شکر شاخ بیگانه را با نخل خود پیوند کرد با بو افضولی شعاع غیر راه بود

ارزانی داشت و ازین جنس است معالجه خوابی کرمانی و خواججه حافظ شیرازی خوابجو گوید
 سه کی برکنم دل از رخ جانان که مهر او | پاشیر در دل معده جان بدر شود
 و حافظ گوید عشق تو در خمیرم و مهر تو در دلم | پاشیر اندر آمد و با جان بدر شود
 و ازین قبیل است معالجه خوابی سلمان ساوجبی و خواججه حافظ سلمان گوید سه چو شوم
 خاک بنامم گذری کن چو صبا تا بوییت ز زمین رقص کنان بر خمیرم و حافظ گوید سه
 بر سر تربت من باغی و مطرب به نشین | تا بوییت ز لیل رقص کنان بر خمیرم
 و آیه خسرو دهلوی درین زمین غزلی دارد و با سلوب مضمون مذکور چنین گوید سه از پس
 برگ اگر بر سر خاکم گذری به بانگ پایت شنوم و نغمه زنان برخیزم و مطلع
 سلمان ساوجبی درین زمین این است سه صبح محشر که من از خواب گران بر خمیرم
 بجمال تو چون گسنگران برخیزم و این مطلع خوب واقع شده اینقدر هست که
 تشبیه تمام ندارد زیرا که زنگس در حالت برخاستن نگران نیست بلکه بد برخاستن نگران
 میشود و میرزا صاحب هم درین زمین یک بیت دارد سه حملت عمر کم و فرصت خدمت
 تنگ است و مگر از خاک چونی بسته میان برخیزم و فقیه تقلید این همه اربع ندا رب
 سخن میکند و میگوید بی گل روی تو از باغ چنان برخیزم و به پنج فواره ز جاگر چه کنان
 برخیزم و بر سر تربت من شور قیامت افکن و که من پیر ز فیض تو جوان برخیزم
 شرح من منتظر قتل خودم ز دو بیای
 کیستم گرسنه راه اگر او بگذرد
 گر تو ای مهر جاناب بر آئی ز نقاب
 سابقا عقل منیز جگرم را خون کرد
 وقت گل غیض ازین باغ گرفتهم آزاد
 که پروبال نشان از سر جان برخیزم
 مضطرب از پی آن مردوان برخیزم
 بجمال تو چو شبنم نگران برخیزم
 جرعه کو که من از سود و زیان برخیزم
 طور من نیست که هنگام خزان برخیزم

بسیار از این سخن است

بساطی سمرقندی تلاش مضامین تازه میکرد و بساط شاعری بر صحنه بلند می گسترده و در عهد
 سلطان خلیل بن میران شاه گورکانی در خطه سمرقند ظهور یافت شیخ منشیان در مجلس سلطان مطلع
 از او خواندند با و شاه زاده را خوش آمد گس فرستاد و بساطی را طلب داشت و بعد از تحسین از دنیا کشید

مطلع نیست دل شیشه چشمان تو گوشت بر بندش	مست اندم باو اگر بنا که شکنندش
مؤلف گوید که واقفان عیوب تو افی میدانند که این مطلع مستطبر قافیہ شاکگان هست اما این لفظ	برین مطلع مبارک آمد که مستحق گنج شاکگان شد عرفی شیرازی این مضمون چنین می بندد
دارم چشم او دل اندوه پیشه را	غافل که زود می شکنند مست همیشه را
بساطی مفت عصمت بخاری بود منکر شیخ کمال مجتهدی دور مقلبی گوید	غزلهای بساطی را کمال از خود دان کمتر
گویند شیخ کمال ز بساطی رنجید و این بیت در دعای بد نسبت باو گفت	که پرورد است چون ابو بابت بد سلیمانش
<p>چون چراغ سحر شد جو از مرگ به هم ویرزیست سحر زود میر ما به دعای شیخ موثر افتاد و بساطی در فرصت کمی بساط حیات در نور دیده شیخ کمال قدس سره از اولیا شعر بود این غزل و مشهور آفاق است و مطربان میخوانند در خلوت دوستان نغمه شاد می و نغم جهان نغمه چشمت کشد و لبیت دهد جان به مرگ آید و در میان نغمه اینخوا چه تو مرد خود فروشی به رخت تو درین دکان نغمه به پارا چه مجال در سیریت سرنیز باستان نغمه به وصف رخ او کنم بخورشید به خورشید در آسمان نغمه ما خانه خراب کرد گانرا به در دل نغم خانمان نغمه به بادوست گزین کمال جان یک خانه دو سیهان نغمه به فقیر هم دست و پای زوده این زمین اطمی کرده ام اگر دیگری فکر میکند میداند که بچه مرتبه سهل متنع است در قالب خاک جان نغمه به این مرغ در آشیان نغمه به آن می که بود بیانا غما به در شیشه آسمان نغمه به در پرده نماه حسن شوخت چون ماه که در کتان نغمه به یک شمه ز آرزوی وصلت به در حوصله بیسان نغمه سودای متاع عشق دار و به سودی که در دریا نغمه به وصف تو برون طاقت ما است یک حرف بعد زبان نغمه به با سروشا بهیم آزاد به در گلشن ما خزان نغمه به مضمون مطلع این غزل بطور حکما است که میگویند که روح انسانی در بدن حلول ندارد قدری از غزلیات بساطی در نظر مؤلف رسید و این چند بیت فرا گرفت الحاق گردید رخ تو دیدم از زلف تیره شکل بود</p>	
ز روسے لطف صبا شکل مرا به کشود	

سر شکم خنده آن عین لب دید	وله	چنانش ذوق شد که خنده تعلیید
چگویم یارب آن حلواست لب را	وله	که از ایشد و شکر بسیار چربید
از لببت دل نکشم من اگر ت جان برود	وله	که بسبب حق نمک بر لب گریمن دارد
یکدم از یاد کسی خالی نیم یاری خوش است	وله	کین دوروزه عمر در یاد نکوی سیرود
ببسم چون سبق ماه مودب گیرد	وله	طفل اشک از مژه سن ره مکتب گیرد
چون نیست بصد در خانه جایم	وله	رفسان بر آستان بهایم
نظر بنیبر کنی چون نیمم از غیرت	وله	که کشته تو شود دیگری و من زنده
نمانده از دلم غم غیر از دم گرم	وله	کسای سوخت اما بوسی مانده
من سگش را نام بردم در چو آب در قیب	وله	خویشتر را تا کسی بگر که پندارد کسی
دوش شمنی را نمودم سوز دل در خلوتی	وله	سوخت بسیاری و کرد از حالت مارتقی
خیل خیالش آمد من در نجب التم	وله	کز جوش اشک خانه چشم چکیده است
گفتم بنشین یک نفس ای عمر من آخر	وله	گفتا چکنم عمر گرامی به شباب است

بکریمی

پشای هر وی سمار طبیعت او بنامی سخن بلند ساخته و مهندس اندیشه طرح معنی دلپسند
 انداخته بقول میرغیاث الدین منصور ملای شاعران و شاعر ملایان است وقتی قصیده او
 مع علیشیر گفته گذرانیده و صله خاطر خواه نیافت لاجرم بعضی لفاظ قصیده را تغییر دادند و نام
 سلطان احمد میرزا که از عشره سلطان حسین میرزا بود کرد و این قطعه را با میر علیشیر فرستاد

دشت برانی که بگرفت من اند	هـ	هر یک را به شوهر سے وادم
آنکه کابین ندا و غنیمت بود	هـ	زوکشیدم بدیگر سے وادم
امیر علی شیر بنیت شهرت دشت پر خجید بنامی جلای وطن اختیار کرده به تبریز برد سلطان یعقوب رفت بد قوت او بهرات برگشت چون که درت فاطمیر هنوز صفات نیافته بود با و راه انهر شتافت و در استیلا بر خجید ثانی و قتل عام قرشی بنا و جاتش اندام پذیرفت فی ثمان و عشرین و شعاعه او طرح سخن می اندازد		
ترا ده تکه نعل است بر لباس حریر	هـ	شده است قطره خون سنت گریان گیر

تاجہ مشنولی آن بیوقوف قرار سے میبود	بولے	تاجہ مشنولی آن بیوقوف قرار سے میبود
تا باین تقریب پیش آیم دعای او کنم	ولے	تا باین تقریب پیش آیم دعای او کنم
تا بتقریب سخن چشم برویش فلگم	ولے	تا بتقریب سخن چشم برویش فلگم
ز شوقت میزوم برسینہ اندو ہناک خود	ولے	ز شوقت میزوم برسینہ اندو ہناک خود
ماندور سیندہ چو گل تاخون خون آلودم	ولے	ماندور سیندہ چو گل تاخون خون آلودم
تاہر کہ بسیندہ اورا در چشم او در آیم	ولے	تاہر کہ بسیندہ اورا در چشم او در آیم

فکر باقیانانبی صاحب طبع سلیم و نفع آب تسنیم بود در موسیقی قانون عمارت بنیوانخت
 در عمدہ جہانگیری دارو ہند شدہ شہر بنارس راقامت گاہ ساخت بدجلوس صاحب قران
 شامانی شاہ جہان خود را بعبئہ خلافت رسانید و سور و عنایات خسروانی گردید شیخ عبدالحمید
 لاہوری مؤلف شاہ جہان نامہ در سوانح سنہ ست و اربعین والکن می طراز و باقیانانبی
 کہ در شعر طبیعت روان و تصانیف فارسی او از آمیزش نعمات ہندوستانی تاثیر
 فزاوان دارد قصیدہ در مدح شاہنشاہ جوگتہ گفت بمسبح جلال سانید و فرمان
 خاقان ہنس پرور اورا بزر بنجیدہ بسلخ ہنگ اورا کہ پنجہزار روپیہ بود
 باو دادند در آخر عمر اہرام بیت اللہ برست و بعد از این سعادت بایران و
 یار برگشت و ہونجا تہمتہ ایام زندگانی با انجام رسانید او نقش سخن سے بند و

فکر باقیانانبی

کے توان در گل مصنیع رخ یزدان وید	ولے	معنی از لفظ توان یافت لی توان دید
چون غنچہ بستہ ام دہن از گشت گوی تو	ولے	لیکن چو گل شگفتہ ام از رنگ و بوی تو
ہمدرا نسبت خاصی است ہنر لگہ دست	ولے	ہیچکس نیست کہ خود را ز سکہ کم دانند

میرزا بدیع خلعت میرزا ظاہر نصیر آبادی صاحب تذکرہ مشہور ترتیب یافتہ والد
 خود است و حضور والدہ شدہ ہم رسانیدہ و پدر ترجمہ پسر در تذکرہ خود ثبت نمودہ عاشق
 سخن بود و لمحہ خود را از خدمت خرابان معافی نمیداشت و مشق تاریخ گوئی را بجائی
 رسانیدہ کہ محاسب اندیشہ در احصاء تعریف آن قاصر است والد داغستانی مینویسد
 در تمام عمارت چہل ستون در تہذیب و تمدن ان کہ سبک سلطان حسین میرزای صفوی تعمیر یافتہ

میرزا بدیع